



هیئت معارف جنگ
شهید سپهبد علی صیاد شیرازی

با دوست به سر رفت...

خاطرات سربازان و رزمندگان در خصوص خدمت سربازی در سال‌های دفاع مقدس

رضا جهان‌فر - فهیمه کرمی

شناسه	: جهان‌فر، رضا، ۱۳۵۷ - گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور	: با دوست به سر رفت: خاطرات رزمندگان و سربازان در خصوص خدمت سربازی در سال‌های دفاع مقدس / رضا جهان‌فر، فهیمه کرمی؛ [برای] هیئت معارف جنگ شهید سپهبد صیادشیرازی.
مشخصات نشر	: تهران: ایران سبز، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	: ۱۱۲ص: مصور.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۷۶۰۷-۹۹-۵
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۱۰۳ - ۱۰۵؛ همچنین به صورت زیرنویس.
یادداشت	: نمایه.
عنوان دیگر	: خاطرات رزمندگان و سربازان در خصوص خدمت سربازی در سال‌های دفاع مقدس.
موضوع	: جنگ ایران و عراق، ۱۳۶۷-۱۳۵۹ -- خاطرات
شناسه افزوده	: کرمی، فهیمه، ۱۳۵۷ - گردآورنده
شناسه افزوده	: ایران. ارتش. هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیاد شیرازی
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۳ ب۲/ج۸۷/۱۶۲۵ DSR
رده بندی دیویی	: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۴۲۴۹۲۵

مؤلفان: رضا جهان‌فر - فهیمه کرمی

نوبت/سال چاپ: اول/ ۱۳۹۳

شماره شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۶۰۷-۹۹-۵

شمارگان: ۲۰۰۰

ناشر: انتشارات ایران سبز-تهران

مرکز پخش: تلفن: ۲۲۴۸۸۷۵۶، نامبر: ۲۲۴۸۸۶۵۰ صندوق پستی: ۱۷۱-۱۹۵۶۵

قیمت: ۴۵۰۰ تومان

حق چاپ برای هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد صیاد شیرازی» محفوظ است

از همه نگارندگان حوادث جنگ و همه
کسانی که توان انجام وظیفه در این مهم را
دارند، درخواست می‌کنم از ثبت و ضبط
جزئیات این دوران غفلت نکنند و این گنجینه
تمام نشدنی را برای آیندگان به ودیعه بگذارند.
(امام خمینی (ره))

می‌خواهم بگویم که این جنگ، یک گنج
است. آیا خواهیم توانست از این گنج استفاده
کنیم؟ آن هشت سال جنگ بایستی تاریخ ما
را تغذیه بکند.

مقام معظم رهبری، حضرت آیت الله خامنه ای

همکاران

سر تیب ۲ ستاد نجاتعلی صادقی گویا ویرایش نهایی، امور فنی، آماده سازی، نشر

صفحه آرایی، طرح جلد

حامد خدمتی

معارف جنگ

«معارف جنگ» مجموعه‌ای از یافته‌ها، ذخایر و دست آوردهای جبهه‌های نبرد حق علیه باطل است که خداوند متعال به پاس فداکاری‌ها، ایثارگری‌ها و برکت خون شهدای والامقام، نصیب رزمندگان اسلام نموده و از سینه‌های جوشان آنها به سینه‌های پاک و تشنه نسل جوان انقلاب اسلامی منتقل می‌گردد.

سازمان افتخاری «هیئت معارف جنگ» از پاییز سال ۱۳۷۳، با تصویب حضرت امام خامنه‌ای و بنیان‌گذاری امیر سرافراز ارتش اسلام «شهید سپهبد علی صیاد شیرازی» و حمایت‌های مادی و معنوی مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا، این رسالت مهم را با روحیه متعالی بسیجی برعهده گرفته و مفتخر است که با الهام از کلام نورانی خداوند متعال مبنی بر «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»، با صداقت و تلاش دسته‌جمعی در این وادی مقدس گام نهاده و این رسالت افتخارآمیز را که با گرایش «پژوهشی - فرهنگی - عملیاتی و آموزشی» شکل گرفته است ادامه دهد و در این راه امید به لطف و یاری خداوند متعال دارد.

شیوه کار هیئت معارف جنگ در گردآوری تجارب جبهه‌های نبرد بدین ترتیب بوده است که براساس زمان و مکان هر عملیات، جمعی از رزمندگان اسلام که در آن عملیات نقش مهمی را برعهده داشته‌اند به منطقه عملیات عزیمت نموده و با یادآوری خاطرات خود در صحنه نبرد و برداشت‌های تحریری، صوتی و تصویری، مجموعه‌ای از حقایق و واقعیت‌های تلخ و شیرین را گردآوری نموده و در نهایت بعد از تطبیق آنها با مدارک و اسناد جبهه‌های نبرد در مسیر تدوین قرار داده‌اند.

آموزش معارف جنگ نیز از سال ۱۳۷۴ به صورت نظری و میدانی برای هر دوره از دانشجویان سال ۳ دانشگاه افسری امام علی (ع) نیروی زمینی و از سال ۱۳۸۲ برای کلیه دانشگاه‌های افسری ارتش جمهوری اسلامی ایران به اجرا درآمده و تا زمان نگارش این کتاب بیش از ۲۰ هزار نفر از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های مزبور را در دو مرحله نظری و میدانی مورد آموزش قرار داده است.

هیئت معارف جنگ همچنین از سال ۱۳۸۸ آموزش کارکنان وظیفه در مقاطع تحصیلی فوق‌دیپلم، لیسانس، فوق لیسانس و دکترا در مراکز آموزش وظیفه را پی‌ریزی نمود و این عزیزان در زمان آموزش مقدماتی و قبل از عزیمت به یگان‌های سازمانی خود به مدت ۱۶ ساعت آموزش معارف جنگ را در ساعات فوق برنامه طی نموده که تا زمان چاپ این کتاب بیش از ۱۸۰ هزار نفر از کارکنان وظیفه که فارغ‌التحصیل دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور می‌باشند، آموزش نظری معارف جنگ را فرا گرفته‌اند.

هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیاد شیرازی»

فهرست

۹	معرفی مؤلفان
۱۱	مقدمه
۱۵	والفجر ۸ و شجاعت سربازان / سرتیپ ستاد احمد رضا پوردستان
۱۷	شهادت سربازان بی گناه توسط منافقان / سرتیپ براتعلی غلامی
۱۸	دفاع از پل قطور / ستوان یکم غلامرضا میرزایی
۲۰	شهادت سربازان پدافندی / سرهنگ دوم بازنشسته رشید قشقایی
۲۱	پایداری تا شهادت / جانباز آزاده شیرزاد شوج
۲۴	خاطرات خدمت در جزیره خارک / توکل باقری
۲۷	فرمانده من / توکل باقری
۲۹	پل شناور و پدافند هوایی / مهندس داود قربانیان
۳۱	اهمیت وجود پدافند هوایی / ابوطالب قربانیان
۳۳	خاطرات پل سازی / مهندس محمد مهدی محرابی
۳۹	خاطره ای از عملیات قادر ۴ / سیاوش ایثارگر
۴۱	عملکرد سربازان شجاع در عملیات والفجر ۹ / سیاوش ایثارگر
۴۴	خاطراتی از عملیات والفجر ۸ / سیاوش ایثارگر
۴۶	آموزش های خدمت سربازی / مجید قربانی طالقانی
۴۷	تشویقی برای نجات جان دوست / مجید قربانی طالقانی
۴۹	شناسایی به موقع دشمن / مجید قربانی طالقانی

۵۱	اهمیت وجود پدافند هوایی در رزم / مجید قربانی طالقانی
۵۳	نائل شدن به افتخار جانبازی / مجید قربانی طالقانی
۵۵	هنوز هم خود را سرباز می دانم / مجید قربانی طالقانی
۵۷	خاطرات اسارت / فرهاد فاضلی ثانی
۵۹	خاطره ای از شروع سربازی و شرکت در عملیات بدر / یوسف اشکور کیایی
۶۲	خاطره ای از فتح فاو / یوسف اشکور کیایی
۶۴	دفاع از کشور با تمام توان / علی اصغر سعیدی
۶۸	خاطراتی از شهید سرباز وظیفه رازمیک خاچاطوریان
۷۲	خاطرات به یاد ماندنی / حاجی عباسی گور خُرم
۷۶	روحیه قوی سرباز بیمار / سرهنگ بازنشسته قاسم کریمی
۷۸	سرباز شجاع / سرهنگ بازنشسته قاسم کریمی
۸۱	شهادت مظلومانه سرباز / ابوالفضل منصوری
۸۵	اسناد و مدارک
۹۱	تصاویر
۱۰۳	منابع
۱۰۷	نمایه

معرفی مؤلفان



رضا جهان‌فر در سال ۱۳۵۷ در شهرستان تنکابن متولد شد. تحصیلات خود را در مقاطع ابتدایی تا دانشگاه، در شهرستان‌های تنکابن و رامسر پشت سر گذاشته و با مدرک کارشناسی ریاضی

گرایش محض، در سال ۱۳۸۱ به استخدام نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران درآمد. پس از طی دوره‌های تخصصی به عنوان کارشناس عملیات پدافند هوایی مشغول به فعالیت در پدافند هوایی شد. از جمله سوابق نامبرده در حوزه نظامی‌گری می‌توان به مسئولیت‌های افسر آموزش، فرماندهی رسد، فرماندهی آتشبار، مسئولیت دواير زمین بهوا و عملیات روانی، جانشین مدیریت حاد و... در حوزه ستادی و منطقه‌ای اشاره کرد.

تالیف، ترجمه و انتشار ده‌ها مقاله در خبرگزاری‌ها و نشریات معتبر کشور با موضوعات فرهنگی، اجتماعی، نظامی، عضویت در هیئت تحریریه نشریات خردنامه پایداری همشهری، صف و... در مقاطع مختلف، نویسندگی متن چند فیلم مستند نظامی پخش شده از شبکه‌های مختلف سیمای جمهوری اسلامی ایران از جمله فعالیت‌های رسانه‌ای و انتشاراتی وی می‌باشد. کتب «اولویت اول»، «دفاع معجزه‌آسا»، «قدر تشنگی»، «شانه به شانه با خورشید»، «یک کوله بار از خاطرات سبز» و... از وی تاکنون منتشر شده است.

وی مجری انتشار و مولف کتاب عملکرد پدافند هوایی در عملیات والفجر ۸ و عضو کارگروه بررسی نقش پدافند هوایی در سال‌های دفاع مقدس جهت درج در دایره‌المعارف دفاع مقدس است. تلاش‌های انجام شده از سوی رضا جهان‌فر در تالیف مقالات مختلف در حوزه دفاع مقدس در سال‌های اخیر منجر به کسب جوایز متعددی همچون رتبه نخست اولین همایش عملیات روانی قرارگاه پدافند هوایی خاتم‌الانبیاء(ص)، رتبه دوم بخش مقالات دوازدهمین جشنواره مطبوعات دفاع مقدس کشور، تقدیر در بیستمین جشنواره کتاب سال دانشجویی جمهوری اسلامی ایران و... شده است.

خانم فهیمه کرمی همسر رضا جهان‌فر و فارغ‌التحصیل کارشناسی دبیری ریاضی می‌باشد و در سال‌های اخیر با نشریات مختلفی نظیر خانواده ارتش، صف، سرباز و... به عنوان نویسنده همکاری داشته است و مقالاتی نیز از وی در خصوص دفاع مقدس در برخی از سایت‌های اینترنتی (نظیر پورتال اطلاع رسانی ارتش جمهوری اسلامی ایران) منتشر شده است. پیش از این همکاری مشترک رضا جهان‌فر و فهیمه کرمی در زمینه تحقیق و پژوهش حوزه دفاع مقدس منجر به تالیف کتب «خاطرات و خاطرات» و «چشمان آسمان» در سال ۱۳۹۱ شده بود. این کتاب نیز ثمره تلاش مشترک این نویسندگان در حوزه دفاع مقدس است.

مقدمه

در کشورمان کلمه «سربازی» برای همه مردم واژه‌ای آشنا و واقعیتی ملموس است. به ویژه اینکه جنگ هشت ساله تحمیلی عراق بر علیه ایران اسلامی منجر به حضور گسترده‌تر جوانان این مرزوبوم تحت عنوان «سرباز وظیفه» در جبهه‌ها شد. اگر چه گفته می‌شود که سربازی از زمان ناپلئون در کشورهای جهان برقرار شد، اما در ایران از زمان‌های خیلی پیش‌تر سربازی مرسوم بوده است.^۱

در هر کشور و جامعه‌ای با هر نوع سامانه مدیریتی و هر نوع گرایش اعتقادی، مهمترین و اولین اولویت برنامه‌ریزی و اجرا در خصوص تأمین و حفظ امنیت است. در کشور ما نیروهای وظیفه از جمله ارکان غیر قابل انکار تأمین و حفظ امنیت محسوب می‌شوند. بسیاری از مشاغل و تخصص‌های موجود در نیروهای مسلح مختص کارکنان وظیفه است. حضور کارکنان وظیفه در نیروهای مسلح منجر به عمومی شدن احساس مسئولیت در خصوص حفظ امنیت عمومی جامعه می‌شود. سربازان دارای اصطلاحات و حتی فرهنگ خاص خود هستند. دغدغه‌های خاص خود را دارند. یکی از این

۱. احمدی، حسین، تاریخچه مختصر سربازی در ایران، مجله سرباز، شهریور ۱۳۹۰، شماره ۱۸۳، ص ۲۶

دغدغه‌ها وضعیت شغلی و معیشتی آینده است. که لازم است در این خصوص دقت نظر بیشتری از سوی مسئولین امر انجام شود. خدمت سربازی یک رابطه تأثیرگذار دوسویه بر سرباز و جامعه است. جامعه منفعت ناشی از حضور جوان در خدمت سربازی را با به دست آوردن امنیت تجربه می‌کند و جوان در طول مدت سربازی تجربیاتی را نصیب خود می‌کند که در سال‌های بعد از خدمت سربازی راه‌گشای آینده خواهد بود. البته ضروری است که خدمت سربازی به گونه‌ای طراحی و اجرا شود که حداکثر سودمندی را برای جوانان به ویژه جوان دارای تحصیلات دانشگاهی در بر داشته باشد.

در بررسی موضوع «خدمت سربازی» توجه به این نکته ضروری است که در دین مقدس اسلام دفاع در برابر متجاوز و حفظ آمادگی رزمی بر همگان واجب است. از سوی دیگر هر ایرانی معتقد و میهن دوستی - حتی اگر غیر مسلمان باشد - ، دفاع از کشور در برابر متجاوز را وظیفه خود می‌داند. در سال‌های دفاع مقدس تعداد زیادی از سربازان وظیفه در سازمان‌ها و نیروهای مختلف نظامی و حتی غیرنظامی^۱ عضویت داشته و به واسطه این عضویت، در جبهه‌ها حضور یافتند و به دفاع از سرزمین ایران اسلامی پرداختند. تعداد قابل توجهی از شهدا، جانبازان و آزادگان نیروها و سازمان‌های مورد اشاره از میان سربازان وظیفه هستند.

۱. نظیر جهاد سازندگی

در خصوص فواید انجام خدمت سربازی موارد مختلفی را برشمردند. از جمله اینکه انجام خدمت سربازی منجر به نظم‌پذیری، تمرین زندگی با کمترین امکانات، بالا رفتن حس مسئولیت، تمرین قانون‌گرایی، تجربه زندگی دور از خانواده می‌شود^۱. یکی از زیباترین خصوصیات و ویژگی‌های دوره خدمت مقدس سربازی، حضور در کنار دوستان جدید است. دوستانی که در بسیاری از مواقع دوستان ابدی خواهند شد. خاطرات ماندگار تحمل سختی‌ها در کنار دوستان دوره سربازی، از جمله زیباترین و بهترین خاطرات نسل‌های مختلف است.

لذا در انتخاب نام کتاب از این بیت شعر از لسان‌الغیب حافظ شیرازی مدد گرفته شد که:

«اوقات خوش آن بود که با دوست به سر رفت

باقی همه بی‌حاصلی و بی‌خبری بود»

محتوای کتاب «با دوست به سر رفت»، بررسی و بازگویی خاطرات سربازان و رزمندگان در خصوص خدمت سربازی در سال‌های دفاع مقدس است. خاطراتی که بازگویی آن‌ها برای صاحبان خاطره همراه با شوق و اشتیاق و گاهی اشک بود.

شیوه جمع‌آوری خاطرات مبتنی بر دیدار حضوری و مصاحبه با صاحبان خاطرات، بهره‌مندی از دست‌نوشته‌ها، استفاده از فایل‌های صوتی و

تصویری گفت‌وگوهای پیشین آنها، مصاحبه‌های منتشر شده در کتب و نشریات مختلف است.

شایسته است که به رسم ادب، این اثر به سربازان شهید ارتش جمهوری اسلامی ایران و خانواده‌های صبورشان تقدیم شود. این خانواده‌ها تعبیر حقیقی صبر و استقامتند. امید آن است که گامی کوچک در مسیر تکریم و پاسداشت مقام والای سربازی در ارتش اسلام بر داشته باشیم.

رضا جهان‌فر - فهیمه کریمی

والفجر ۸ و شجاعت سربازان^۱

سرتیپ ستاد احمدرضا پوردستان^۲

اگر تاریخ ارتش‌های حرفه‌ای و قوای نظامی گذشته همه کشورهای دنیا را نگاه کنید، بدون هیچ خودخواهی و یک‌طرفه بینی، سربازان ایرانی همیشه به شجاعت معروف بوده‌اند. در دوران انقلاب اسلامی، این حس مضاعف شد؛ چون بعد ایمانی و اعتقادی هم در دوران دفاع مقدس وجود داشت، به عینه این موضوع را مشاهده کردم.

من ایثارگری سربازان را از نزدیک دیدم که بدون هیچ چشم‌داشتی، جان خود را نثار کردند. در عملیات والفجر ۸، در روز ۲۱ بهمن ۱۳۶۴ که بنده در پایگاه زید خدمت می‌کردم، یکی از مشکلات اصلی‌ام این بود که نمی‌توانستم جلوی سربازان را بگیرم؛ چون در طی عملیات، فقط تعدادی از سربازان می‌بایست به سمت دشمن می‌رفتند و بقیه در عقب می‌ماندند، ولی آنقدر داوطلب برای جلو رفتن زیاد شده بود که من در انتخاب کسانی که نباید جلو بیایند، با مشکل مواجه شده بودم. این، اوج رشادت و شجاعت بود

۱. مصاحبه با امیر سرتیپ پوردستان تحت عنوان «سربازان نسل سوم انقلاب، سربازان باغیرت و شجاعی

هستند»، مجله سرباز، شماره ۱۸۸، اسفند ۹۰ و فروردین ۹۱، صص ۱۸ و ۱۹

۲. فرمانده نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران

و من نمی‌توانم اسم یک نفر خاص را بیان کنم، چون یک گروه سرباز رشید بودند، نه یک نفر. یادم است که بعد از پیروزی ما در عملیات و دستیابی به اهدافمان، تلفات بسیار زیادی داده بودیم. به همین دلیل سربازان پشتیبانی، داوطلبانه به جلو آمده و جای کسانی که شهید شده بودند را گرفتند.

این روحیه سربازان ایران است. یکی از سربازان که در اواخر خدمت خود بود و تازه ازدواج کرده بود، حتی با اصرار من هم به عقب بر نمی‌گشت و با این که فقط یک ماه از دوران سربازی او مانده بود، وقتی من می‌گفتم تو تازه ازدواج کرده‌ای و این یک ماه را به عقب برو و به سلامت نزد خانواده‌ات برگرد، حاضر نمی‌شد و سرانجام چند روز بعد شهید شد. این نشانه بزرگی این انسانهاست... در دوران دفاع مقدس ارتش بالغ بر ۴۸ هزار شهید نثار کشور کرده است که ۴۶ هزار نفر آنها از نیروی زمینی بوده‌اند و از این تعداد چیزی حدود ۳۹ هزار و صد و سی و پنج نفر سرباز وظیفه بوده‌اند و این نشانگر عظمت کار سربازان نیروی زمینی ارتش است.

شهادت سربازان بی‌گناه توسط منافقان^۱

سرتیپ دکتر براتعلی غلامی^۲

در عملیات مرصاد، منافقین تعدادی از سربازهای ما را گرفته و به خط کردند و تک به تک آنها را- عین همین کاری که تروریست‌ها در سوریه انجام می‌دهند- به شهادت رسانده بودند و با کلت تیر خلاص به مغزشان زده بودند و این‌ها را ردیف اعدام کرده بودند. ببینید چقدر واقعاً جنایتکار و چقدر بی‌رحم. آنها به سربازان وظیفه که فرزندان بی‌گناه این سرزمین هستند و در آن زمان به اسارت آنها درآمده بودند، با شقاوت و بی‌رحمی تمام تک‌تکشان را اعدام کرده بودند. این در حالی بود که سربازان ما تا آخرین لحظه حیات خود، شجاعانه ایستادگی کرده بودند و از کشور خود دفاع کردند. این مسئله گوشه کوچکی از خیانت منافقین است.

۱. فایل صوتی مصاحبه با امیر سرتیپ دکتر براتعلی غلامی

۲. مشاور مقام معظم فرماندهی کل قوا در امر پدافند هوایی

دفاع از پل قطور^۱

ستوان یکم غلامرضا میرزایی

در سال ۱۳۶۵ به مأموریتی عملیاتی جهت دفاع از پل قطور که در ۴۰ کیلومتری شهر خوی قرار دارد، اعزام شدم. این پل در مسیر راه‌آهن ایران و ترکیه قرار دارد و در آن زمان از جهت پشتیبانی نیروهای خودی دارای اهمیتی فوق‌العاده بود. قبل از ورود ما مسئولیت دفاع از این پل که ۴۵۰ متر طول و ۱۷۰ متر از سطح زمین ارتفاع داشت بر عهده توپ‌های ۱۴.۵ میلی‌متری بود. دشمنان موفق شده بودند قسمتی از پل را منهدم نمایند. به همین دلیل مأموریت دفاع از پل بر عهده سامانه‌های پدافندی ۳۵ میلی‌متری گذاشته شد و ما اولین گروهی بودیم که جهت استقرار این سامانه به محل اعزام شدیم. با توجه به تعمیر قسمت‌های آسیب دیده پل توسط کارکنان کارخانه ماشین‌سازی اراک، ماشین‌سازی تبریز و راه‌آهن و امکان استفاده مجدد از پل، درجه آمادگی پدافندی بالا رفته بود و ما در آماده‌باش صد در صد و حالت آتش به اختیار به سر می‌بردیم و هر لحظه آماده مقابله با حملات دشمن بودیم. چند روزی پس از استقرار جنگ‌افزارهای ۳۵

۱. پیام پدافند، سال دوم، شماره ۱۶، ۱۷، ص ۲۰

میلی متری، پست فرماندهی گروه پدافند هوایی منطقه اعلام کرد که وضعیت قرمز می‌باشد و تعداد ۱۲ فروند از هواپیماهای جنگنده دشمن به سمت منطقه در حال نزدیک شدن می‌باشند. لحظاتی بعد هواپیماهای متجاوز به منطقه رسیدند و درگیری بین ما و دشمن آغاز شد.

هواپیماهای دشمن شروع به حمله کردند، شدت درگیری به حدی بود که تمام مهمات پای کار که خشاب‌گذاری شده بود مصرف شد. با مقاومت دلیرانه کارکنان همیشه بیدار پدافند هوایی، پل قطور به‌رغم شلیک ده‌ها راکت و موشک و بمباران سنگین، سالم باقی ماند و ۱۲ فروند هواپیمای متجاوز دشمن فرار را برقرار ترجیح دادند که در حال فرار یک فروند هواپیمای دشمن مورد اصابت قرار گرفت و ساقط شد.

نیروی هوایی عراق بارها سعی کرد که این پل را منهدم کند اما تا پایان جنگ موفق نشد. دو هفته پس از اتمام مأموریت من و بازگشت به یگان اولیه، خبر رسید که حمله دیگری صورت گرفته که در این حمله یکی از توپ‌ها مورد اصابت راکت قرار گرفته و چند تن از هم‌رزمان پدافندی به شهادت رسیدند. در حال حمله هواپیمای مهاجم، یکی از سربازان وظیفه که به عنوان نمره ۳، وظیفه مهمات‌گذاری را بر عهده داشت علی‌رغم قطع شدن پای راستش دلاورانه تا پایان عملیات، اقدام به مهمات‌گذاری می‌کرد.

یاد تمامی هم‌رزمان به ویژه سربازان جان برکف پدافندی که دلاورانه و جانانه تا پای جان در دفاع از آسمان مقدس ایستادگی کردند گرامی باد.

شهادت سربازان پدافندی^۱

سرهنگ دوم بازنشسته رشید قشقایی

طی ملاقاتی که در قرارگاه شاهد، با شهید ستاری داشتم قرار شد که من و جناب پاکیزه کار تعدادی توپ ۲۳ میلی متری و ۵۷ میلی متری را جهت پوشش عملیات سطحی سپاه در دهانه فاو برای عملیاتی شدن تحویل پدافند هوایی دهیم و ساماندهی کنیم. روز پنجم عملیات والفجر ۸ بود که پل ایستگاه دوازده توسط نفرات جهاد و سازندگی استان خراسان تعمیر شد و تردد ماشین از پل میسر شد و می توانستیم موشک‌ها را با ماشین به سایت هاوک کوثر ۳ برسانیم. در زمان تعمیر پل، توپ ۲۳ میلی متری پدافند هوایی، مورد هدف دشمن قرار گرفت و دشمن بعضی چند تن از نفرات جهاد خراسان و ۴ نفر از سربازان پدافند هوایی را به شهادت رساند و ۲ نفر هم مجروح شدند. آن‌ها سربازانی زحمت‌کش با احساس مسئولیت بالا بودند. چهره پاک این شهدای عزیز که از روستاهای اطراف نائین بودند، هنوز هم از ذهنم پاک نمی‌شود.

۱. فایل صوتی مصاحبه با سرهنگ دوم بازنشسته رشید قشقایی

پایداری تا شهادت^۱

خاطره‌ای از جانباز آزاده شیرزاد شورش^۲

در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۶۶ به عنوان دیپلم وظیفه از شهرستان تنکابن به خدمت مقدس سربازی اعزام شدم. پس از گذراندن دوره آموزشی در مرکز آموزش ۰۱ تهران به عنوان سرباز واحد بهداری در گردان ۱۷۵ تیپ ۴۰ سراب و در منطقه عین‌خوش نبرد رو در رو با بعثی‌ها را تجربه کردم. اگر چه خاطرات زیادی از شهادت دوستان خود دارم، اما از خاطرات فراموش نشدنی من، مربوط به یکی از سربازان پدافند هوایی می‌باشد.

صبح روز ۲۱ تیرماه ۱۳۶۷ بعثی‌ها اقدام به حمله به سمت موقعیت ما کردند. اما فرزندان ایران اسلامی که هرگز ذلت را نمی‌پذیرند نبردی تن به تن و حتی تن در برابر تانک را رقم زدند. در این تک‌بالگردهای عراقی به یاری نیروهای سطحی بعثی آمدند تا تجاوز عراقی‌ها با سهولت بیشتری همراه شود. غافل از اینکه اراده دلیرمردان ارتش جمهوری اسلامی ایران، هزینه سنگینی را برای آن‌ها رقم خواهد زد. چند ساعتی از نبرد گذشته بود که متوجه شدم حدود ۸ فروند بالگرد عراقی، سعی در نزدیک شدن به

۱. فایل تصویری مصاحبه با جانباز آزاده شیرزاد شورش (تنکابن-۱۹ شهریور ۱۳۸۸)

۲. دبیر آموزش و پرورش شهرستان تنکابن

موقعیت ما دارند، اما آتش سنگین یک قبضه توپ ضدهوایی چهار لول بی‌امان و یک نفس سد آتشی در برابر بالگردها ایجاد کرد. خلبانان عراقی که متوجه شدند نمی‌توانند از پس توپ ضدهوایی برآیند، اقدام به پراکندگی موقعیت و فاصله گرفتن از یکدیگر کردند به این امید که تیرانداز توپ ضدهوایی ناامید شده و با مشاهده نزدیک شدن بالگردها برای حفظ جان خود از موضع خود فاصله بگیرد. اما تیرانداز خودی نه تنها از تیراندازی دست نکشید بلکه با سرعت و مهارت خاصی اقدام به تغییر مکرر سمت و ارتفاع لوله توپ می‌کرد تا حداکثر گلوله‌ها به سمت بالگرد شلیک شود. با توجه به فاصله زیاد بالگردها از یکدیگر و نزدیک شدن آن‌ها به سمت موقعیت توپ ضدهوایی و شلیک گلوله از بالگردها به سمت ضدهوایی، پیش‌بینی می‌کردم که تیرانداز ضدهوایی، توپ را رها کرده تا جان خود را نجات دهد، اما با تعجب دیدم که توپ ضدهوایی بی‌امان و یک‌نفس در حال شلیک به سمت بالگردها است، تا اینکه بالگردها اقدام به محاصره توپ ضدهوایی کردند. مشخص بود که اصابت قرار گرفتن موضع توپ ضد هوایی حتمی است، اما توپچی باز هم اصرار در تیراندازی و نابودی بالگردها داشت. در این میان آنچه که مشاهده کردم تا سال‌ها خاطره‌ای جاوید در ذهنم به جای گذاشت، آن بود که دیگر اثری از توپ ضدهوایی و خدمه توپ نبود. بالگردهای عراقی با شلیک‌های مکرر خود به موضع توپ ضدهوایی، خشم و کینه خود را نسبت به پایداری پدافند هوایی مستقر در منطقه نشان دادند. شهادت بهای از خود

گذشتگی توپچی ضدهوایی بود. حوالی ظهر همان روز حلقه محاصره عراقی‌ها تکمیل شد و اسارت سرنوشت‌مان.

در طول ۲ سال و ۲ ماه و ۱۷ روز اسارت در عراق، خاطرات دیگری نیز از پایداری و رشادت برادران رزمنده به ویژه ارتشی مشاهده کردم. صحنه‌های زیادی از شهادت یاران را به چشم خود دیدم ولی صحنه شهادت آن سرباز دلیر پدافندی را که آگاهانه و با شجاعت تا آخرین لحظه از کشور و اعتقادات خود دفاع می‌کرد هرگز از یاد نمی‌برم. پس از آزادی در تاریخ ۶ شهریور ۱۳۶۹ و در میان استقبال مردم کشورم و پس از آن برای دانش آموزان خود بارها و بارها خاطرات روزهای جنگ و دلیرمردی‌های ارتشیان اسلام را به زبان آوردم اما این خاطره جایگاه ویژه‌ای دارد.

تا ابد یاد عزیزان، زدل و جان نرود

جان اگر رفت، ولی خاطر خوبان نرود

خاطرات خدمت در جزیره خارک^۱

توکل باقری^۲

در سال‌های ۱۳۶۱ الی ۱۳۶۳ به عنوان سرباز وظیفه با تخصص توپچی توپ ضد هوایی ۳۵ میلی‌متری اورلیکن در گروه پدافند هوایی خارک مشغول به خدمت بودم. معمولاً عراقی‌ها در ابتدای صبح و یا در هنگام غروب بیشترین حمله هوایی را علیه خارک انجام می‌دادند. در طول دوران خدمتم در خارک به یاد دارم که بیش از ۴۵ فروند هواپیما و بالگرد مورد اصابت پدافند هوایی ایران اسلامی قرار گرفتند. از این تعداد در اصابت قرار گرفتن دو فروند هواپیما و دو فروند بالگرد، موضعی که در آن خدمت کردم نقش مستقیم داشت.

در طول مدت خدمت خود در خارک خاطراتی را به یاد سپردم که هرگز فراموش شدنی نیست. به یاد دارم همسر یکی از کارکنان شرکت نفت به همراه دو فرزند کوچک خود در حال عبور از عرض خیابان بود که در همان هنگام هواپیمای عراقی با شیرجه‌ای بر بالای سر آن مادر و کودکش، بمب‌های خود را رها می‌کند. بچه‌ها دست‌های مادر را رها کرده و هرکدام به

۱. فایل صوتی مصاحبه با سرباز منقضی خدمت سال ۱۳۶۳ توکل باقری (بیست و هشتم آذرماه ۱۳۹۰)

۲. سرباز منقضی خدمت سال ۱۳۶۳

یک سو می‌دوند. چند ثانیه بعد و با فرو نشستن گرد و خاک بمباران، مادر بهت زده فرزندان را جستجو می‌کند با مشاهده بدن‌های تکه شده فرزندان، مادر فریادکشان از هوش می‌رود... مشاهده این وضعیت تنفرم را از خلبانان عراقی بیشتر کرد. سرم را رو به آسمان گرفتم و گفتم: «خدایا! چرا؟». با خود عهد بستم که هرگز از وظیفه خود در طول سربازی کوتاهی نکنم تا بتوانم انتقام این بی‌گناهان را از خلبانان بعثی بگیرم.

سال‌ها بعد وقتی خاطرات خلبانان ایرانی را مرور می‌کردم، متوجه شدم که در یکی از مأموریت‌های داخل خاک عراق، خلبان ایرانی^۱ با مشاهده یک خودروی شخصی در حال تردد بر روی پل از اصابت قرار دادن پل خودداری می‌کند تا آن خودروی شخصی از پل عبور کند. واقعاً که چه تفاوت بزرگی بین خلبانان ما و خلبانان بعثی بود.

با توجه به مسئولیتی که داشتم به عنوان متصدی مولد برق جنگ‌افزار توپ ۳۵ میلی متری در یکی از مواضع سامانه پدافند هوایی اورلیکن مشغول به خدمت بودم. در یکی از حملات هواپیماهای عراقی به خارک در حالی که توپ ضدهوایی^۲ موضع ما مشغول تیراندازی بود، ناگهان مولد برق خود به خود خاموش شد. به همین دلیل تیراندازی توپ نیز قطع شد. سایر توپچی‌ها سعی کردند که بدون بهره‌گیری از مولد برق و در حالت مکانیکی تیراندازی کنند. اما در این حالت دقت و تعداد گلوله‌های تیراندازی شده کاهش

۱. خلبان یاد شده شهید سرلشکر حسین خلعتبری است.

۲. توپ ضدهوایی ۳۵ میلی‌متری اورلیکن

می‌یافت. سعی کردم پاور^۱ را روشن کنم. اما روشن نشد. در همین لحظه ناخودآگاه به یاد آن دو کودک بی‌گناه افتادم. اگر موفق به انهدام هواپیماهای عراقی نمی‌شدیم، معلوم نبود که چند کودک بی‌گناه دیگر به شهادت می‌رسیدند. چشم‌هایم را بستم از خدا کمک خواستم. از خدا خواستم که ما را شرمنده مردم نکند. دست‌هایم را بر روی دکمه استارت پاور قرارداددم. ناگهان پاور با صدای وحشتناکی روشن شد و شروع به کار کرد. بلافاصله دکمه اتصال برق پاور به توپ ضدهوایی را در وضعیت مناسب قرارداددم. توپ با چرخشی ناگهانی به سمت هواپیماهای عراقی نشانه‌گیری کرد. با تیراندازی به سمت هواپیماها دو فروند هواپیمای عراقی ساقط شد. از شادی بسیار زیاد اشک شوق در چشمانم جمع شد. همان شب آن دو کودک را در خواب دیدم که به من لبخند می‌زدند...

فرمانده من^۱

توکل باقری

در طول سال‌های خدمت سربازی و در زمان جنگ تحمیلی، فرماندهان زیادی داشتم که خاطره یکی از آن فرماندهان هیچ وقت از ذهنم پاک نمی‌شود. در سال ۱۳۶۳ در گروه پدافند هوایی خارک مشغول به خدمت بودم، به علت حملات متعدد و پی در پی دشمن و فشار کاری زیاد، من و همه هم‌زمانم خسته بودیم و گاهی می‌شد که در طی سه شیفت کاری فقط چند ساعت استراحت می‌کردیم. در یکی از روزها، بعد از چند درگیری خسته کننده با هواپیماهای عراقی، مشغول استراحت بودیم که ناگهان وضعیت قرمز اعلام شد. حمله به قدری ناگهانی و سریع بود که همه کارکنان موضع ضدهوایی جهت جبران وقت از دست رفته به سمت توپ ضدهوایی دویدیم. در زمان تعجیل و دویدن جهت رسیدن به توپ ضدهوایی یکی از سربازان که مسئول خشاب‌گذاری توپ بود به زمین خورد و نتوانست به موقع خودش را به توپ برساند. در این هنگام دیدم فرمانده آتشبار که جناب سروان جمشیدی نام داشت متوجه وضعیت سرباز شده و خود را به او رساند.

۱. فایل صوتی مصاحبه با سرباز منقضی خدمت سال ۱۳۶۳ توکل باقری (بیست و هشتم آذرماه ۱۳۹۰)

پس از اطمینان از سلامتی سرباز به زمین افتاده، خود را به بالای توپ رسانده و مشغول خشاب گذاری شد و تا پایان درگیری، جناب سروان جمشیدی به تنهایی خشاب گذاری می کرد. خوشبختانه در آن درگیری توانستیم هواپیماهای دشمن را متواری کنیم. این فرمانده به قدری دلسوز و مهربان بود که من بارها دیدم که بعد از سربازان تحت امر خود غذا می خورد و گاه که غذا کم می آمد خودش غذا نمی خورد تا از بابت غذا خوردن سربازان خیالش راحت شود. به حق می توانم بگویم که این افسر مؤمن و معتقد همچون برادری دلسوز و فداکار برای ما بود. امیدوارم در هر کجایی که هستند در پناه خداوند متعال پیروز و سلامت باشند و می دانم که دعای خیر همه سربازانی که در آن زمان تحت امر ایشان بودند بدرقه زندگی ایشان است.

پل شناور و پدافند هوایی

مهندس داود قربانیان

در عملیات والفجر ۸ به عنوان عضوی از لشکر ۳۱ عاشورا حضور داشتم. از همان روز اول عملیات، شاهد زحمات کارکنان و سربازان پدافند هوایی بودم. وظیفه من در آن عملیات فرماندهی پل شناور بود که نقش مهمی در جابه‌جایی نیروها به آن سوی اروندرود و آزادسازی فاو ایفا می‌کرد. هواپیماهای عراقی از پایگاه هوایی بصره که نزدیک‌ترین پایگاه هوایی عراق به اروندرود محسوب می‌شد پرواز کرده و سعی در بمباران و نابودی پل‌های شناور داشتند تا در فرایند تأمین مهمات، آذوقه و پشتیبانی از رزمندگان مستقر در فاو ایجاد اختلال کنند. در دو سوی اروندرود جنگ‌افزارهای پدافند هوایی مستقر شده بود. سامانه‌های پدافند هوایی موشکی هاوک نیز در نخلستان‌ها با رعایت پدافند غیر عامل (استتار) مستقر بودند. حملات هوایی عراق از صبح روز عملیات با شدت بسیار زیاد انجام شد. اما توانمندی کارکنان دلیر پدافند هوایی، مانع از دستیابی خلبانان بعثی به اهدافشان شده بود. من خود شاهد سقوط ده‌ها فروند هواپیمای عراقی بر اثر شلیک‌های سامانه‌های پدافند هوایی ایران اسلامی بودم. پل شناور نیز بر اثر پایمردی و

مقاومت کارکنان کادر و وظیفه پدافند هوایی در معرض آسیب جدی قرار نگرفت. شدت حملات هوایی در روز اول (۲۰ بهمن ۱۳۶۴) بیشتر بود ولی کم‌کم اختلال در پروازهای بعضی‌ها مشخص شد و خلبانان عراقی با ترس از مورد اصابت قرار گرفتن توسط پدافند هوایی ایران، دقت لازم در هدف‌گیری را از دست داده بودند.

اهمیت وجود پدافند هوایی^۱

ابوطالب قربانیان^۲

در سال ۱۳۵۹ به عنوان سرباز منقضی خدمت سال ۱۳۵۶ به خدمت فراخوانده و با درجه گروهان وظیفه در لشکر زرهی قزوین مشغول به انجام وظیفه شدم. با مشاهده کارکنان و تجهیزات پدافند هوایی از خود سوال می‌کردم که اهمیت و تأثیر گذاری پدافند هوایی در برابر دشمن تا چه حدی است؟ آیا پدافند هوایی در کسب نتیجه موثرتر است یا سایر تخصص‌ها و تجهیزات ارتش؟ این سوال تا ماه‌ها در ذهنم نقش بسته بود. تا اینکه در تاریخ ۱۵ دی‌ماه ۱۳۵۹ به همراه حدود یکصد نفر از هم‌زمان خود در غالب گروهان فرارگاه لشکر زرهی قزوین به سمت سوسنگرد در حرکت بودیم. در بین مسیر و قبل از رسیدن به سوسنگرد، مورد حمله هواپیماهای عراقی قرار گرفتیم. با توجه به اینکه در گروهان ما پیش‌بینی وجود جنگ‌افزار پدافند هوایی نشده بود، لذا هواپیماهای عراقی با پرواز ارتفاع پایین اقدام به بمباران نیروها و تجهیزاتمان کردند. در لحظات اولیه مات و مبهوت به هواپیماها نگاه

۱. فایل تصویری مصاحبه با آقای ابوطالب قربانیان (شیرود مازندران - بیستم مرداد ۱۳۸۹)

۲. رییس اسبق بانک‌های سپه شعب چالوس و تنکابن

می‌کردم. تعدادی از هم‌زمان من در حمله هواپیماهای عراقی به شهادت رسیده بودند. ناگهان چشمم به تیربار بالای یکی از نفربرها افتاد، نمی‌دانم چگونه خودم را به آن تیربار رساندم، با مسلح کردن تیربار به سمت هواپیماها تیراندازی کردم. یکی دیگر از هم‌زمان از تیربار دیگر به سمت هواپیماهای عراقی شلیک می‌کرد. متوجه شدم که گلوله‌های تیربار منجر به افزایش ارتفاع هواپیماهای عراقی شده است. حالا دیگر آن‌ها نمی‌توانستند در ارتفاع پایین قدرت مانور داشته باشند. پس از پایان حملات هوایی و تفکر در خصوص حوادث رخ داده، متوجه اهمیت وجود تجهیزات و کارکنان پدافند هوایی شدم. در آن حمله هوایی یکی از دوستان خوبم به نام (علی ورکیانی) به شهادت رسید. از آن پس کارکنان پدافند هوایی در ذهن من همچون قهرمانانی بودند که زحمات آن‌ها منجر به حفظ جان دوستان و هم‌زمان می‌شد.

خاطرات پل سازی^۱

مهندس محمد مهدی محرابی^۲

شروع جنگ تحمیلی هم‌زمان با مسئولیت اینجانب در مدرسه راهنمایی روستای بالابند شهرستان تنکابن بود. به محض تقاضای نظام مبنی بر اعزام مجدد منقضی خدمت‌های سال ۵۷ به جبهه و نیاز جبهه‌ها به نیروهای رزمنده، با وجود اینکه یک‌ماه از سال تحصیلی گذشته بود، دست از کار کشیده و برای دفاع از کشورم همراه با هم‌زمان فرهنگی‌ام همچون شهید حاجی‌نوری و شهید زنده‌حاج‌آقا کاظم‌پور، عازم جبهه شدیم. ابتدا به ساری اعزام شدیم و از آنجا برای طی دوره آموزشی به عجب شیر منتقل شدیم. پس از طی دوره آموزشی در عجب‌شیر، از آنجایی که تخصص ما رشته فنی راه و ساختمان بود به پادگان فنی مهندسی بروجرد برای طی آموزشی کوتاه‌مدت ساخت پل، منتقل و از آنجا به گردان مهندسی و گروهان پل لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه اعزام شدیم. در آن زمان فرماندهی گروهان را جناب سروان کریمی و معاون گروهان سروان صحرایی بودند که انشاءالله هر کجا هستند سلامت و تندرست باشند. گروهان ما یک گروهان تخصصی شامل ۷۰ تا ۸۰ نفر کادر و

۱. فایل صوتی مصاحبه با مهندس محمد مهدی محرابی

۲. سرباز منقضی خدمت سال ۵۷ و مدیر اسبق بنیاد مسکن شهرستان تنکابن

۷۰ تا ۸۰ نفر وظیفه بود. این گروهان برای احداث پل به جنوب مأمور شد. ابتدا وارد اهواز شدید و از آنجا برای ساخت پل در دزفول به بقیه برادران رزمنده پیوستیم. حدود ساعت ۱۰ شب بود که وارد دزفول شدیم. از صدای انفجارها زمین زیر پای ما می‌لرزید. آن شب برای ما که تا آن زمان چنین حجم آتش توپ و انفجار را ندیده بودیم، شبی فراموش نشدنی بود. در ابتدا، هر کدام از ما به دنبال پناهگاه می‌گشتیم، اما بعد از مدتی این اوضاع، برای ما عادی شد.

در فروردین سال ۶۱ و قبل از عملیات فتح‌المبین از ما خواسته شد که سه نفر به صورت داوطلب برای شناسایی منطقه، جهت احداث پل روی کرخه به منطقه اعزام شویم که من بلافاصله دستم را بالا بردم. در آن زمان قبل از عملیات فتح‌المبین، کرخه بیشتر در دست نیروهای عراقی بود و عراق کاملاً بر آن اشراف داشت. تنها گوشه‌هایی از رودخانه در دست ما بود و زیر سایت‌های ۴ و ۵ دهلران بود و تقریباً کل کرخه زیر آتش دشمن قرار داشت. یکی از همراهانم که به عنوان داوطلب دیرتر از من دستش را بالا برده بود، مرتب از من خواهش می‌کرد که محرابی تورو به خدا بگذار من به جای تو به این مأموریت بروم. سرانجام در هنگام نماز جماعت از امام جماعت خواستیم که برای ما استخاره کند که برگ برنده به دست هم‌رزمم افتاد و گویا قسمت من نبود که به این مأموریت بروم. سرانجام این دوستان قسمت‌هایی از این رودخانه را برای ساخت پل انتخاب کردند. پل اول در کنار جسر نادری توسط گروهان ما، در زمانی حدود نیم‌ساعت تا یک‌ساعت ساخته شد. این پل در

دهانه کم‌عرض رودخانه ساخته شد که از نوع (پی ام پی)، شناور و دارای محفظه‌ای بسته با فضایی خالی بود که اگر احياناً آب در این فضاها پر می‌شد آب توسط تلمبه‌هایی به بیرون هدایت می‌شد. این پل‌ها دارای کارایی بالایی بودند و با این که کرخه در بهار پرآب‌ترین زمان خود را پشت سر می‌گذارد، با قطعاتی که در اختیار داشتیم توانستیم دومین پل شناور را در محل شناسایی شده راه‌اندازی کنیم. انتخاب محل هم خیلی مهم بود. بطوری‌که این پل‌ها در کنار نیزارها در جایی که دید دشمن خیلی کم بود بنا شد. گویا در آن لحظات رحمت الهی هم شامل حال ما شده بود و هوا در بهترین وضعیت جوی قرار داشت. هوا ابری و بارانی با مه غلیظ در سطح آب، طوری بود که دور از دید هواپیماهای دشمن توانستیم با خیال راحت این پل‌ها را مستقر کنیم. دو روز قبل از حمله گویا تیپ دوم زرهی لشکر ۹۲ زرهی زیر فشار دشمن بود و می‌بایست به هر شکل ممکن تیپ سوم زرهی لشکر ۹۲ زرهی برای کمک به تیپ دوم بپیوندند. در کنار سروان صحرائی بودم که به ما اطلاع داده شد که بنا به دلایلی باید تانک‌ها همراه با ماشین حمل تانک (ماز) از پل عبور داده شوند. به‌رغم هشدار سروان صحرائی مبنی بر اینکه سرعت آب کرخه بالاست و پل تا وزن ۷۰ تن قدرت تحمل دارد، با ریسک بالا این کار انجام شد. متأسفانه بعد از عبور ۴ یا ۵ تانک، به علت عدم رعایت حداکثر قابل تحمل وزن، کمر پل شکست. البته این مشکل با درایت کارکنان پایور و همکاری کارکنان وظیفه در حداقل زمان ممکن ترمیم شد.

بعد از انجام این عملیات، به سمت خرمشهر حرکت کردیم و از گوشه و کنار زمزمه‌هایی از حمله دیگری می‌شنیدیم. گویا عملیات بیت‌المقدس در راه بود و این بار نوبت کارون بود. کارون نسبت به کرخه آرام‌تر بود. اما پهنای آن زیاد بود و فشار حملات دشمن در آنجا بیشتر بود. بر روی کارون در محل دارخوین دو پل ساخته شد. در شب حمله از آن به خوبی استفاده شد و من خدا را شکر می‌کنم که حرکت برای آزادی خرمشهر از روی این پل‌ها آغاز شد. یکی از مهمترین مسائل، پدافند هوایی و حفظ این پل‌ها بود. من بارها با چشم خود دیدم که هواپیماهای دشمن به قصد بمباران این پل‌ها می‌آمدند ولی با جانفشانی‌های نیروهای پدافندی روبرو می‌شدند و این پل‌ها همچنان سالم ماند تا نیروها بتوانند به راحتی از آن عبور کنند و خرمشهر را از دست نیروهای متجاوز عراقی نجات دهند. من آن‌جا واقعاً به اهمیت پدافند هوایی پی بردم. یکی از خاطرات شیرین من در کنار همین پل‌ها بود.

روزی من در کنار پل ایستاده بودم و ماشین‌هایی را که از پل عبور می‌کردند، بنا به وزن و دیگر مسائل امنیتی راهنمایی می‌کردم. از تلویزیون برای مصاحبه آمده بودند و از من چند کلمه‌ای سوال شد و من پاسخ دادم. گویا این مصاحبه از تلویزیون پخش شد. خانواده‌ام در شمال این مصاحبه را دیدند. خواهرم به قدری ذوق‌زده شده بود که مرتب فریاد می‌زد اداش^۱ اداش...

۱. به گویش محلی در روستاهای تنکابن به معنای «برادر» است.

پدرم که خواب بود فکر کرد که من از جبهه برگشتم. سراسیمه از خواب برخاست و گفت: «تی اداش کوجه دره؟»^۱

صمیمیت جبهه و آن شب‌های نوحه‌خوانی و دعای کمیل هیچ وقت از ذهنم پاک نمی‌شود. در آن زمان روح صیقل داده شد و از آن جایی که بیان بدی نداشتم بارها در آن شب‌ها برای هم‌زمانم سخنرانی می‌کردم و ارتباط‌ها خیلی صمیمی بود. با آن که گروهان ما اغلب تحصیل کرده بودند و خیلی از افراد قبل از حضور در جبهه دارای مسئولیت بودند، برای پیشبرد اهداف انقلاب از هیچ کاری فرو گذار نبودند. یادم هست چون گروهان ما مهمان بود و آشپزخانه نداشتیم برای تهیه غذا از آشپزخانه‌های دیگر کمک می‌گرفتیم و بنا به دستور فرمانده، قرار بر این گذاشته شد که هفته‌ای یک نفر از ما برای کمک در آشپزخانه برود. گاهی اتفاق می‌افتاد که افراد برای این‌که نفری که در آشپزخانه هست استراحت کند، زودتر از موعد برای تعویض پست می‌آمدند.

در آن مدت که در جبهه بودم ارتباط‌ها قابل وصف نبود. در صف نماز فاصله‌ای بین کادر و سرباز نبود و آن قدر این برادران ارتشی به ما هویت داده بودند که هیچ‌گاه فکر نکردم که به عنوان یک سرباز وظیفه در حال خدمت هستم و همیشه احساس یک کادر در من زنده بود. گویا همه انقلاب را درک کرده بودند. در آن جا بین شیعه، سنی، مسیحی و ارمنی هیچ فاصله‌ای نبود و

۱. به گویش محلی در روستاهای تنکابن به معنای «برادرت کجاست؟»

همه آن وحدت کلمه‌ای که امام عزیزمان بارها بر آن تاکید داشتند را با جان و دل پذیرفته بودند.

یادم هست که یک گروه سرود ۱۰ تا ۱۵ نفره‌ای را تشکیل داده بودیم و در نماز جمعه دزفول، سرود «ای امام» را خواندیم و امام جمعه وقت دزفول یک جلد قرآن را به گروه ما هدیه دادند. در بین ما سربازان، یکی از برادران اهل سنت حضور داشت که همه گروه به اتفاق این قرآن را به برادر سنی هدیه کردیم.

در آنجا هر آنچه که بود از هر قوم و مذهبی زیر پرچم جمهوری اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) در برابر کفر ایستادیم و تا پای جان از کشور عزیزمان دفاع کردیم. یاد آن ایام به خیر.

خاطره‌ای از عملیات قادر ۱۴

سیاوش ایثارگر

منقضی خدمت سال ۱۳۶۶ هستم که در هیجدهم اردیبهشت ۱۳۶۴ عازم خدمت سربازی شدم. پس از طی آموزش عمومی و تخصصی اولیه در پادگان ۰۶ لشکرک تهران، به تیپ ۵۵ هوابرد ارتش جمهوری اسلامی ایران منتقل شدم. پس از چند روز وارد منطقه جنوب و از آن جا به اتفاق تعدادی دیگر از هم‌زمان با بوئینگ ۷۴۷ نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران از پایگاه چهارم شکاری دزفول به مقصد فرودگاه تبریز پرواز کردیم. بلافاصله از فرودگاه تبریز، برای حضور در ادامه عملیات قادر ۴ از پادگان تصرف شده حاج عمران وارد ارتفاعاتی شدیم که قرار بود ارتفاعات اطراف آن از وجود بعضی‌های عراقی پاکسازی شود. در محل‌های مربوط مستقر شدیم. تقریباً حدود یک ساعت بعد از روشن شدن هوا، هواپیماهای عراقی در آسمان منطقه آشکار شدند و شروع به بمباران کردند. آن‌ها ضمن استفاده از راکت از انواع بمب‌های خوشه‌ای نیز استفاده کردند که در آن بمباران تعدادی از هم‌زمان مجروح و شهید شدند. سپس اطراف منطقه بر اثر انفجار بمب

خوشه‌ای شروع به آتش گرفتن کرد. در این میان بسیاری از بمب‌ها در آسمان هدف گلوله‌های پدافندی ما قرار گرفت و قبل از رسیدن به سطح زمین در آسمان متلاشی شدند و این بمباران‌ها روزی ۲ تا ۳ بار انجام می‌شد. ولی دشمن هیچ نتیجه‌ای نمی‌گرفت. جالب این‌که در یکی از روزها در هنگام بمباران، یکی از راکت‌ها هنگام فرود، هدف گلوله ضدهوایی قرار گرفت و در آسمان منفجر شد. عملکرد خوب پدافند هوایی منجر به متواری شدن دشمن از صحنه نبرد شد و تا چند روزی در منطقه پیدا نشدند. سرانجام با تلاش و مجاهدت فرزندان ایران اسلامی، ارتفاعات منطقه از دست وجود عراقی‌ها پاکسازی شد و پس از خارج شدن از تیررس عراقی‌ها به گروه دیگری از نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران تحویل داده شد.

عملکرد سربازان شجاع در عملیات والفجر ۹^۱

سیاوش ایثارگر

خاطره‌ای که از دوران خدمت سربازی به یاد دارم مربوط به عملیات والفجر ۹ می‌باشد. در آن عملیات عراق به محض تحویل سال جدید (سال ۶۵) شروع به پاتک‌زدن کرد و جالب این‌که برای اولین بار دیدم که سه فروند از هواپیماهای میگ عراقی ساعت ۸:۳۰ شب شروع به بمباران خط مقدم نزدیک ما کردند که با آتش دلیرمردان پدافند هوایی متواری شدند و این نشان‌گر ترس رژیم بعثی از پیشروی و موفقیت نیروهای ایرانی در آن جا بود. در آن عملیات شاهد ماجرای دیگری نیز بودم. در ساعت ۷:۳۰ صبح ۹ فروردین به همراه فرماندهام شاهد نزدیک شدن دو فروند بالگرد عراقی بودیم که از ارتفاع پایین به سمت نیروهای ما می‌آمدند. سعی کردیم که پشت خاکریز مخفی شویم تا خلبانان عراقی ما را نبینند. ولی خلبان یکی از بالگردهای عراقی متوجه حضور ما شد. خلبان را به صورت واضح می‌دیدم. تصور می‌کنم در یک لحظه نگاه من و خلبان به صورت رو در رو به هم گره خورد. ناگهان متوجه شلیک یک راکت از سمت بالگرد به سمت خودمان

۱. دست‌نوشته‌های سیاوش ایثارگر در خصوص خاطرات وی از سال‌های خدمت سربازی

شدم. راکت در فاصله حدود ۳۰ متری ما به زمین اصابت کرد. بطوری که دیگر جلوی خودمان را ندیدیم. هیچ سلاحی که بتوان از آن به عنوان ضدهوایی استفاده کرد در اختیار نداشتیم. با سلاح انفرادی خود به سمت بالگردها شلیک کردیم. ولی فایده‌ای نداشت. چاره‌ای جز فرار از مهلکه نداشتیم. سرانجام توانستیم با خودرو فرار کنیم. ولی خلبانان بالگردها که گویی شکار خوبی نصیبشان شده بود، به دنبال ما می‌آمدند و ما را تعقیب می‌کردند. خوشبختانه یکی از سربازان دلیرمرد پدافند هوایی که در کمین این دو بالگرد بود، توسط موشک دوش‌پرتاب سه‌پند، توانست یکی از آن دو بالگرد را (در حالی که ما را به رگبار بسته بودند و در ارتفاع حدود ۳۰ متری از کف دره) سرنگون کند. بالگرد دوم که اصابت قرار گرفتن بالگرد اول را دید مسیرش را عوض کرد و از تعقیب ما دست برداشت. منتظر بودم که بالگرد دوم نیز مورد اصابت قرار بگیرد، اما خبری از شلیک موشک دوش‌پرتاب نشد. بعد از چند دقیقه با فریاد از سرباز پدافندی سؤال کردم که چرا آن یکی بالگرد را نزدی؟ گفت: نه گلوله دارم نه موشک. در واقع آن روز پدافندیان جانانه و تا آخرین گلوله و موشک جنگیدند و ارزش کار آن‌ها را به چشم خود دیدم. از سرباز پدافندی تشکر کردم و به همراه فرماندهام از او خواستیم که سوار بر جیپ فرماندهی ما به قرارگاه برگردیم. اما سرباز پدافندی که دیگر موشکی برای دوش‌پرتابش نداشت، از ترک محل خدمتش امتناع کرد. او که وظیفه دیده‌بانی را نیز برعهده داشت اصرار داشت که با حضور در محل شیفت خود به وظیفه خود مبنی بر دیده‌بانی ادامه بدهد.

هنوز چند لحظه نگذشته بود که دیدم هواپیمای ملخ‌دار که شبیه هواپیماهای جنگ جهانی دوم بود با استفاده از مواد شیمیایی منطقه را دچار بمباران شیمیایی کرد. بوی سیر تمام منطقه را پر کرده بود و ما سریعاً از ماسک استفاده کردیم. متوجه شدم که سرباز پدافندی با استفاده از بی‌سیم، موقعیت هواپیمای دشمن را به سلسله مراتبش گزارش کرد. هنوز چند دقیقه از گزارش او نگذشته بود که هواپیماهای جنگنده ما در آسمان ظاهر شدند. در عرض کمتر از ۱۰ ثانیه، هواپیمای عراقی به راحتی مورد اصابت هواپیمای ایرانی قرار گرفت و از بیشتر شیمیایی شدن منطقه جلوگیری شد. این مسئله هم نشان‌دهنده اهمیت کار سربازان شجاع دیده‌بانی در پدافند هوایی است.

خاطراتی از عملیات والفجر ۸^۱

سیاوش ایثارگر

پس از انجام عملیات قادر در شمالغرب (در بهمن ماه سال ۱۳۶۴) به جنوب بازگشتیم و پس از مدتی دستور آماده‌باش به یگان‌های مختلف ارتش برای شرکت در عملیات والفجر ۸ (آزاد سازی فاو) داده شد. در این راستا بی‌درنگ در اطراف جزیره مینو مستقر شدیم. گویا نیروهای عراقی با توجه به عکس‌برداری و اطلاعاتی که کسب کرده بودند، متوجه شدند که عملیات بزرگی در حال انجام می‌باشد. به هر صورت شاهد بودم که هم‌زمان پدافندی ما به محض ورود به این جزیره قبل از برپایی سنگرهای خود، اقدام به آماده کردن جنگ‌افزارهای خود و سلاح‌های ضدهوایی کردند و پس از اطمینان کامل از تأمین امنیت هوایی منطقه، شروع به حفر سنگرهای خود کردند. پس از چند دقیقه از اتمام کارها، ده‌ها فروند از هواپیماهای عراقی که دیوار صوتی را نیز شکسته بودند، در آسمان ظاهر شدند و شروع به بمباران سنگین به صورت گروهی کردند.

۱. دست‌نوشته‌های سیاوش ایثارگر در خصوص خاطرات وی از سال‌های خدمت سربازی

در آن روز چندین فروند از هواپیماهای عراقی، هدف هم‌رزمان کادر و سرباز پدافند هوایی قرار گرفت. ضمن این‌که به یاد دارم که یک فروند از هواپیماهای عراقی نیز مورد هدف آتشبار ما قرار گرفت. هواپیمای مورد اصابت در حین آتش گرفتن، کیلومترها دورتر از ما سقوط کرد و چون اثری از پرتاب خلبان عراقی مشاهده نشد، احتمالاً خلبان آن هم کشته شد. روز بعد هم همین صحنه تکرار شد. چند روز بعد یکی از جنگنده‌های عراقی، تعدادی از هم‌رزمان پدافندی لشکر ما را با توپ به رگبار بست و متأسفانه دو نفر به شهادت رسیدند. البته همان هواپیما که در ارتفاع پایین پرواز می‌کرد، مورد هدف موشک دوش‌پرتاب سه‌پند یکی از گردان‌های دیگر قرار گرفت و اثری از خلبان و هواپیما که در فاصله ۵۰۰ یا ۶۰۰ متری ما مورد اصابت قرار گرفتند نماند.

در روزهای پایانی عملیات والفجر ۸ بود که مورد تشویق قرار گرفتیم و به همراه ۴ نفر دیگر از هم‌رزمان به کسب درجه گروه‌بان‌سومی و گروه‌بان‌دومی مفتخر شدیم. این کار سبب شد مسئولیت من در کار روی یک قبضه توپ بیشتر شود و با انگیزه بیشتر و دقیق‌تر از قبل در نبردهای دیگر انجام وظیفه کنم. به فاصله کوتاهی پس از پایان این عملیات، عملیات‌های دیگری نیز در جبهه‌های دیگر در شمال غرب در سلیمانیه اتفاق افتاد و به ما ماموریتی در شمال غرب در منطقه پنجوبین در دره شیلر عراق محول شد. آسمان شمال غرب عراق هم مثل جنوب بود و از دست هواپیماهای جنگی آرامش نداشت. در همین روزهای عملیات والفجر ۹ بود که بازوی چپ من مورد اصابت ترکش راکت هواپیماهای عراقی قرار گرفت ولی بعد از مدتی معالجه شد.

آموزش‌های خدمت سربازی^۱

مجید قربانی طالقانی^۲

سال‌های دفاع مقدس برای من که در آن دوران به عنوان سرباز وظیفه در نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران خدمت می‌کردم، تماماً خاطره است. البته بعد از خدمت سربازی نیز به عنوان بسیجی در جبهه حضور پیدا کردم. آموزش‌های طی شده در زمان سربازی منجر به افزایش بازدهی من در حضور داوطلبانه شده بود. به گونه‌ای که بارها تجربیات ناشی از آموزش خدمت سربازی خود را در اختیار سایر بسیجیان قرار دادم.

۱. دست‌نوشته‌های مجید قربانی طالقانی در خصوص خاطرات وی از سال‌های خدمت سربازی

۲. منقضی خدمت سال ۶۶ و جانباز ۵۰ درصد

تشویقی برای نجات جان دوست^۱

مجید قربانی طالقانی

در سال ۱۳۶۴ دوره آموزشی را در پادگان ۰۴ نیروی زمینی مستقر در شهر بیرجند گذراندم. پس از طی دوره‌ی آموزشی به منطقه‌ی جنگی غرب کشور (کردستان) اعزام شدم و به عنوان بی‌سیم‌چی و بعدها راننده لودر مشغول به خدمت شدم. البته بعدها به جبهه جنوب و خوزستان نیز اعزام شده و ادامه خدمتم را در آنجا سپری کردم.

غروب یک روز سرد کردستان در پایگاه مشغول نگهبانی بودم که یکی از هم خدمتی‌هایم به نام محمد عساکره که اهل ماهشهر بود، به علت عود کردن آپاندیس مجبور به اعزام به بیمارستان پیرانشهر شد. فرمانده گروهان گفت دو نفر داوطلب می‌خواهم که با وانت توپوتا برای اعزام سرباز کمک کنند. من و یکی از هم‌زمانم آماده شدیم و چون بعد از بازگشت سربازهای تامین جاده، خطر بزرگی منطقه را تهدید می‌کرد برای همین عبور از آن جاده ریسک بالایی داشت. بالاخره به راه افتادیم. فرمانده ما با پایگاه‌های همجوار با بی‌سیم اطلاع داد که ما در حرکتیم.

۱. دست نوشته‌های مجید قربانی طالقانی در خصوص خاطرات وی از سال‌های خدمت سربازی

با توکل به خدا و سرعت زیاد قبل از تاریک شدن هوا به پادگان پیرانشهر رسیدیم و جان این دوست و هم‌رزم عزیزمان را نجات دادیم. این کار ما مورد توجه فرمانده پادگان لشکر ۲۳ قرار گرفت و ۲۰ روز مرخصی تشویقی برای ما منظور شد. البته ما این کار را برای نجات جان هم‌رزم خود انجام داده بودیم نه برای کسب تشویقی.

شناسایی به موقع دشمن^۱

مجید قربانی طالقانی

در سال ۱۳۶۴ در داخل خاک عراق، منطقه‌ای که از شهر اشنویه می‌گذرد و مرز با عراق با استفاده از سنگ‌های قدی نشانه‌گذاری شده بود. حدود دو هفته زودتر از برپایی عملیاتی خاص، جهت شناسایی منطقه به یکی از پادگان‌های عراق به نام سیدکان (که از مناطق جنگی بود) رفتیم. در یکی از این روزها در حالی که با بی‌سیم و دوربین در حال شناسایی بودم، متوجه چند نفر نیروی نظامی شدم که یکی از آن‌ها جلوتر از بقیه در حال قدم‌زدن و صحبت کردن بود. بلافاصله با استفاده از بی‌سیم با فرماندهام تماس گرفتم و از او پرسیدم که این چند نفر از کدام لشکر هستند؟ فرمانده جواب داد که نیروی خودی جلوتر از ما وجود ندارد حتماً نیروهای عراقی هستند. با واحد توپخانه تماس گرفتم و مختصات آن‌ها را به توپخانه دادم و بعد از چند دقیقه توپخانه آن‌ها را به گلوله بست. بعد از هلاکت آن‌ها و بررسی بیشتر مشخص شد که آن‌ها از نفرات گروهان شناسایی یکی از تیپ‌های عراقی هستند که قصد نفوذ به داخل خاک کشورمان و انجام

۱. دست‌نوشته‌های مجید قربانی طالقانی در خصوص خاطرات وی از سال‌های خدمت سربازی

شناسایی را داشتند. فرماندهام با مهربانی به من گفتم که هوشیاریام در هنگام انجام وظیفه منجر به شناسایی آنها شده بود. این کار من باعث شد که ۲۰ روز دیگر مرخصی تشویقی بگیرم. البته به درخواست خودم و برای حضور بیشتر در جبهه از مرخصی تشویقی استفاده نکردم.

اهمیت وجود پدافند هوایی در رزم^۱

مجید قربانی طالقانی

حدود دو هفته بعد در عملیات قادر ۱ لشکر ما بدون هیچ گونه سلاح سنگین و شرایط سخت جنگی به صورت پی در پی توسط بالگردهای عراقی مورد حمله قرار گرفت. متأسفانه تعدادی از هم‌رزمان خود را از دست دادیم. هر کدام از هم‌زمانم سعی داشتند که با اسلحه خود به سمت بالگردها تیراندازی کنند. حتی چندین بار توسط (آرپی‌چی) به سمت بالگردها شلیک کردیم که متأسفانه موفق به انهدام آن‌ها نشدیم. سرانجام با تدابیر فرماندهان وقت (که جادارد از رفتار پسندیده و خوب این فرماندهان عزیز نسبت به سربازان نیز یادی داشته باشم)، جناب سرهنگ شهید آشناسان^۲ و جناب سرهنگ شهیدی^۳ چند قبضه ضدهوایی به منطقه آورده شد. (البته به یاد دارم که به دلیل صعب‌العبور بودن منطقه، جنگ‌افزارهای فوق با استفاده از قاطر به آن منطقه کوهستانی آورده شد). بلافاصله بعد از عملیاتی شدن ضدهوایی‌ها، در اولین درگیری دو فروند از بالگردهای عراقی سرنگون شد و

۱. دست‌نوشته‌های مجید قربانی طالقانی در خصوص خاطرات وی از سال‌های خدمت سربازی

۲. شهید امیر سرلشکر آشناسان

۳. امیر سرتیپ شهیدی فعلی

دیگر مزاحمت جدی از سوی بالگردهای عراقی برایمان ایجاد نشد. در واقع وجود توپ‌های ضدهوایی باعث آسایش کل نیروهای حاضر در منطقه شد. در آن روزها اهمیت وجود پدافند هوایی و ایجاد پوشش امن برای نیروهای سطحی برایم مشخص شد.

نائل شدن به افتخار جانبازی^۱

مجید قربانی طالقانی

در یکی دیگر از روزهای عملیات جهت آوردن تلفن برای ارتباط بین سنگرها به طرف پادگان پسوه در شهر پیرانشهر در حال حرکت بودیم. در بین راه متوجه چشمه آبی شدیم. گویا اکثر نیروها برای خوردن آب از این چشمه استفاده می‌کردند ما هم برای رفع عطش رفتیم که از این چشمه آب برداریم و برای رفع عطش هم‌زمان‌مان مقداری آب برایشان ببریم که یکی از تانک‌های عراقی متوجه‌ی حضور ما شد و درحالی که مشغول نوشیدن آب بودیم همچون نیروهای یزید ما را مورد هدف گلوله قرار داد و ترکش ناشی از شلیک گلوله تانک به من اصابت کرد. با فداکاری یکی از دوستانم از منطقه خطر خارج شدم و به بیمارستان شهید مطهری ارومیه منتقل شدم و بعد از چند جراحی سنگین در بیمارستان شهید مطهری ارومیه حدود دو هفته در کما بودم و بعد از به هوش آمدن متوجه شدم که یک کلیه و طحال و بیست سانتی متر روده را از دست دادم و از آنجا به بیمارستان امام خمینی (ره) تبریز و سپس به بیمارستان طرفه تهران منتقل شدم. بعد از دو ماه بستری

۱. دست‌نوشته‌های مجید قربانی طالقانی در خصوص خاطرات وی از سال‌های خدمت سربازی

در بیمارستان طرفه به شهر خودم تنکابن برگشتم. بعد از ۱۵ ماه و ۱۶ روز، از خدمت ترخیص شدم. احساس کردم که باید مطالبی را که درهنگام خدمت سربازی در ارتش آموخته بودم در راه حفظ کشورم مورد استفاده قرار بگیرد. لذا مجدداً در سال ۱۳۶۷ به صورت داوطلب به منطقه جنگی جنوب شلمچه (دریاچه ماهی) اعزام شدم و این بار به عنوان راننده لودر مشغول به خدمت شدم، در آن جا ساخت و مرمت خاکریزها و سنگرها را در گرمای هوا، در شب و در دید کم انجام می دادیم. در یکی از این شبها بعد از ۴ ماه خدمت افتخاری بر روی لودر، توسط آرپی جی زن عراقی، لودرم مورد اصابت قرار گرفت. از بلدوزر به پایین پرتاب شدم و بعد از چند ساعت توسط آمبولانس به یکی از بیمارستانهای صحرایی منتقل شدم. مشخص شد از ناحیه سر و کمر و گوش دچار آسیب شدم.

هنوز هم خود را سرباز می‌دانم

مجید قربانی طالقانی

در حال حاضر در اداره اینثارگران به عنوان راننده آمبولانس مشغول به خدمت می‌باشم و بعد از حدود ۲۸ سال خدمت دوباره از ناحیه چشم مورد عمل جراحی قرار گرفتم و تقاضای پیوند کلیه کردم که هیچ سازمانی از من حمایت نکرد و می‌گویند بایستی مورد دیالیز قرار بگیری تا پیوند کنی. چون طحال ندارم مرتب دچار بیماری عفونت ریه و داخلی می‌شوم. با وجود تمام این دردها و مشکلات، لحظه‌ای از حضورم در جبهه پشیمان نیستم. افتخارم این است که به عنوان سرباز ارتش جمهوری اسلامی ایران در بحرانی‌ترین و حساس‌ترین لحظات تاریخ ایران اسلامی در کنار شهدای گران‌قدر و سایر هم‌زمانم در برابر دشمنان قرار گرفتم و نسبت به وظیفه‌ام کم‌فروشی نکردم. این افتخار، افتخار کمی نیست. ما در زمان سربازی از شرافت، عزت، فرهنگ و اعتقادات هم‌وطنانمان دفاع کردیم که این خود افتخاری بزرگ و ابدی برایمان رقم زد. به جانبازی خود افتخار می‌کنم زیرا که الگوی جانبازان، حضرت عباس (ع) است. امروز هم اگر به وجودم در ارتش و برای دفاع از کشور نیاز باشد، آماده حضور در ارتش هستم. هنوز هم خود را سرباز می‌دانم.

از سربازان و جوانان ارتشی می‌خواهم که قدر این موقعیت را بدانند که آن‌ها
برابر آن‌چه حضرت علی (ع) فرمودند: زینت کشور هستند.
به امید موفقیت شما فرزندان کشور عزیزم

خاطرات اسارت^۱

فرهاد فاضلی‌ثانی^۲

اینجانب فرهاد فاضلی‌ثانی متولد ۸ شهریورماه ۱۳۴۵ به مدت ۲۱ ماه در جبهه حضور داشتم که بعد از این مدت در تاریخ ۳۱ تیرماه ۱۳۶۷ در میمک به اسارت دشمن درآمدم و ۲۵ ماه و ۲۱ روز در اسارت به سر بردم. یکی از بهترین و شیرین‌ترین خاطراتم در مدت حضور در جبهه به سال ۱۳۶۷-زمانی که به عنوان پزشک‌یار در جبهه انجام وظیفه می‌کردم- برمی‌گردد. بعد از اینکه دوران آموزشی را در گردان ۲۳۴ سوار زرهی اردبیل طی کردم به عنوان پزشک‌یار مشغول به خدمت شدم. گرچه در دوران حضور این حقیر در جبهه این افتخار را داشتم که در عملیات‌های زیادی به عنوان پزشک‌یار در خط مقدم حضور داشته باشم، ولی این‌بار در یکی از تک‌هایی که عراق به‌صورت ناخودآگاه و کاملاً غافلگیرانه به ما زده بود، با یک ماشین بهداری به خط مقدم اعزام شدیم و با تعداد زیادی از مجروحین مواجه شدیم که با کمک راننده آمبولانس بالاخره توانستیم مجروحین را پس از اقدامات اولیه به بهداری منتقل کنیم. بعد از آن جابه‌جایی‌ها در حالی که

۱. دست‌نوشته‌های فرهاد فاضلی‌ثانی در خصوص خاطرات وی از خدمت سربازی

۲. آزاده جانباز و سرباز منقضی خدمت نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران

در یکی از سنگرهای خط مستقر شده بودیم، حدود ساعت حدود ۴ صبح به ما اطلاع دادند که سربازی در گروهان ۲ به شدت مجروح گردیده و نیاز شدید به کمک دارد. در حالی که تیر و ترکش سراسر منطقه را فرا گرفته بود، بلافاصله در آن تاریکی شب خودمان را به سنگر سرباز مجروح رساندیم و متوجه شدیم که از ناحیه سر و گردن به شدت مجروح شده است. اگر دیر به بهداری برسد شهادتش صددرصد است. بلافاصله در حالی که کارهای اولیه را انجام می‌دادیم، با آمبولانسی که در اختیار داشتیم او را به بهداری گردان رساندیم و خودم به عملیات برگشتم. در طول عملیات مرتب نگران آن سرباز بودم. بعد از اتمام عملیات، وقتی که به گردان برگشتم، از سربازهای بهداری جویای حال آن سرباز شدم که خبر خوشحال کننده‌ای شنیدم که خستگی را از من دور کرد و گفتند که بعد از اعزام به بهداری تیپ و نجات از مرگ، به بیمارستان ارتش در باختران منتقل شده و حالش هم خوب است که آن لحظه یکی از شیرین‌ترین لحظات عمرم بود.

خاطره‌ای از شروع سربازی و شرکت در عملیات بدر^۱

یوسف اشکور کیایی

سال ۶۳ بود که برای گذراندن خدمت مقدس سربازی خودم را به نظام وظیفه معرفی کردم. در تاریخ ۱۹ آذرماه ۱۳۶۳ به پادگان ۰۲ چهل‌دختر اعزام شدم. پس از طی دوره سه ماهه آموزشی در پادگان لشکر ۲۱ حمزه^۲ مستقر شدم. در تاریخ ۲۰ اسفندماه ۶۳ از لویزان تهران به همراه سایر هم‌زمانم به وسیله قطار به طرف اهواز حرکت کردیم. وقتی به اهواز رسیدیم، در همان ایستگاه قطار، ما را به چند تیپ تقسیم کردند که من با یکی از همشهری‌های تنکابنی‌ام در گروهان ۲ از گردان ۱۴۰ که در منطقه جفیر بود، سازماندهی شدیم و شروع به خدمت کردیم. چه روزهای خوبی بود. در همان روزهای ابتدایی حضور ما در منطقه عملیاتی، من با دو سه نفر از همشهری‌های تنکابنی با هم بودیم.

در تاریخ ۲۵ اسفندماه ۶۳ ساعت ۱۶ به سمت خط عملیات حرکت کردیم. نزدیکی‌های صبح بود که با تدابیر نظامی خاص سوار قایق شدیم و

۱. دست‌نوشته‌های یوسف اشکور کیایی در خصوص خاطرات وی از خدمت سربازی

۲. این لشکر در آن زمان در لویزان مستقر بود.

از آنجا به جزیره مجنون رفتیم. بعد از چند ساعت به یک کانال رسیدیم که گویا سه روز قبل، این کانال از عراقی‌ها گرفته شده و به تصرف نیروهای ایرانی درآمده بود. وقتی به آنجا رسیدیم شاهد جابه‌جایی شهدا و زخمی‌ها بودیم که از طریق این کانال و به وسیله قایق به پشت جبهه منتقل می‌شدند.

نیمه‌شب از طریق همین کانال به سمت رودخانه دجله که خط اصلی بود به راه افتادیم و ساعت ۴ صبح - البته با چند زخمی - به کنار دجله رسیدیم. به علت خستگی زیاد به مدت یک ساعت خوابیدیم. حدود ساعت ۵ صبح بود که از خواب بیدار شدیم و در داخل یک سنگر انفرادی قرار گرفتیم. با توجه به اینکه دشمن حدود ۵۰۰ متری ما بود و در واقع رود دجله حائلی بین ما و دشمن بود، آتش گلوله‌های کاتیوشا و توپخانه دشمن از یک طرف و باران حمله‌های هوایی هواپیماهای دشمن از طرف دیگر، امان از ما بریده بود و پشت سر هم سنگر ما را به لرزه در می‌آورد. مجبور شدیم تا ساعت ۶ غروب در سنگر بمانیم. در این فاصله حدود ۶ نفر از هم‌رزمانم، شهید و یا زخمی شدند. هنگام غروب و حدود ساعت ۶/۳۰ بعد از ظهر طبق دستور فرماندهان جابه‌جا شدیم و خودمان را به پل شناوری که طول آن حدود ۱۳ کیلومتر بود رساندیم. دشمن تمام تلاش خود را برای از بین بردن ما و ادوات زرهی و تجهیزات ما صرف کرد که البته با جانفشانی همه هم‌رزمان، خوشبختانه هیچ کدام از اهداف دشمن پلید محقق نشد. شکست دشمن در مجنون، نتیجه همدلی همه رزمندگان ارتشی و سپاهی و بسیجی و... بود. من

خاطره‌ای از شروع سربازی و شرکت در عملیات بدر / ۶۱

خود شاهد بودم که روابط خیلی خوب و دوستانه‌ای بین کارکنان کادر و سربازان وظیفه برقرار بود. این وحدت و همدلی یکی از عوامل اصلی قدرت رزمندگان اسلام در جنگ با بعثی‌ها بود.

خاطره‌ای از فتح فاو

یوسف اشکور کیایی

ایام سربازی^۱ هر روزش خاطره بود. یکی از خاطرات فراموش‌نشدنی من به تاریخ ۱۵ بهمن‌ماه ۶۴ و مقدمات پیش از عملیات والفجر ۸ مربوط می‌شود.

در عصر این روز، ابتدا گروهان ما از دارخوین به سمت خرمشهر حرکت کرد. بعد از اینکه در خانه‌های مخروبه مستقر شدیم، در عرض یک هفته تمامی گردان ما را به خرمشهر منتقل کردند. با توجه به اینکه موعد برپایی عملیات نزدیک بود و من در واحد پیاده خدمت می‌کردم، بنا به دستور فرمانده گروهان به واحد ادوات گروهان که در خط شلمچه بود، اعزام شدم. شب اول را در همان واحد ماندم و در همان شب نیز عملیات شروع شد.

تمامی قبضه‌ها را همان‌جا مستقر کردیم و گلوله‌های خمپاره را یکی از پس دیگری روانه دشمن کردیم و دسته‌های پیاده توانستند همان شب به فاو حمله کنند. در این حمله متأسفانه یکی از هم‌زمان واحد خودمان شهید شد. اما ۲ روز بعد یعنی ۲۲ بهمن‌ماه ۶۴ مصادف شد با سالگرد پیروزی

۱ در آن زمان به عنوان سرباز در گردان ۱۴۰ گروهان ۲ لشکر ۲۱ حمزه خدمت می‌کردم

خاطره‌ای از فتح فاو / ۶۳

انقلاب اسلامی و صدور پیام پدارنه حضرت امام (ره) که با روحیه بهتر توانستیم در خط حمله با تک‌های دشمن مقابله کنیم.

ناگفته نماند در این عملیات، واحد ما موفق شد، تعداد ۵ نفر عراقی را به اسارت درآورد. خودم شاهد بودم که یکی از اسرای عراقی که به زبان فارسی هم تسلط کامل داشت، گفت که خانواده‌ام را صدام اعدام و زندانی کرده است. این مسئله نشان‌دهنده قساوت و بی‌رحمی بعضی‌ها به ویژه صدام بود.

طعم شیرین پیروزی در والفجر ۸ را هنوز هم به خاطر دارم و بارها آن را برای فرزندانم تعریف کرده‌ام.

دفاع از کشور با تمام توان^۱

علی اصغر سعیدی

در سال ۱۳۶۲ به خدمت سربازی اعزام شدم و در پادگان ۰۱ دوران آموزشی را پشت سر گذراندم و از آنجا به پادگان جی تهران و در نهایت، گروه ۳۳ توپخانه نیروی زمینی ارتش مشغول به خدمت شدم. هیچ وقت شب اول حضور در منطقه را فراموش نمی‌کنم. به یاد دارم که در منطقه گرم‌دشت خرمشهر حضور داشتیم. شب‌های اول برای ما که تازه به آن منطقه آمده بودیم و با منطقه و جنگ آشنایی نداشتیم خیلی سخت می‌گذشت و هرچه که از زمان حضور ما در آن منطقه سپری می‌شد، پذیرش شرایط جدید راحت‌تر می‌شد.

بعد از مدتی که دوره آموزشی هدایت آتش را طی کردم به همراه سه نفر از دوستانم مشغول به انجام وظیفه شدیم. تا اینکه چند روز قبل از شروع عملیات بدر، به جزیره مجنون اعزام شدیم. در همان ابتدای حمله فرمانده واحدمان بر اثر اصابت ترکش مجروح و به پشت خط اعزام شد و بنابراین در قسمت هدایت آتش فرماندهی نداشتیم. بنا به دستور فرمانده گردان،

۱. دست‌نوشته‌های علی اصغر سعیدی در خصوص خاطرات وی از خدمت سربازی

مسئولیت هدایت آتش به ما افراد آموزش دیده سپرده شد. کار بسیار سختی بود. شب عملیات فرا رسیده بود و با نبود فرمانده، بار سنگینی را بر دوشمان احساس می‌کردیم. حضور نفرات کادر در کنار ما، همیشه عامل افزایش اعتماد به نفس ما به شمار می‌رفت. تا اینکه از قسمت دیده‌بانی تقاضای شلیک با کاتیوشا داده شد. بی‌درنگ گرای مورد نظر را روی نقشه اجرا و سپس از طریق تلفن به مسئول توپخانه ارسال کردیم تا نسبت به شلیک اقدام کنند. درگیری به حدی رسیده بود که نبرد به صورت تن به تن و رودررو شده بود. یک بار دیگر دیده‌بان گرای مورد نظر خود را به ما داد. پس از اینکه گرا را بر روی نقشه اجرا کردیم متوجه شدیم که آتش بر روی نیروهای خودی ریخته می‌شود که بلافاصله این مسئله را به مقام فرماندهی و دیده‌بان گزارش کردیم. این مسئله به دلیل جابه‌جایی موقعیت دشمن و نیروهای خودی بود. نیروهای دشمن در حال پیشروی بودند و ما هم سعی می‌کردیم جلوی پیشروی دشمن را بگیریم. عملیات بدر با همه سختی‌هایش رو به اتمام بود. بعد از مدتی به آبادان رفتیم و چند روزی که از استقرار ما نگذشته بود که یک روز غروب ماشینی وارد منطقه شد. وقتی خوب دقت کردیم متوجه شدیم که از کارکنان رده بالای سپاه پاسداران هستند. بعد از حدود یک ساعت از ملاقات ایشان با فرماندهی، به ما دستور داده شد که وسایل مان را جمع کنیم و تا یک ساعت دیگر می‌بایستی به جای دیگری برویم. همه جا زمزمه عملیات بود. کم‌کم وسایلمان را جمع کردیم و همه گردان به حرکت درآمد. بعد از طی مسافتی وارد منطقه خسروآباد آبادان

شدیم. وقتی وارد منطقه شدیم، متوجه شدیم که همه سنگرها از قبل آماده شده بود. در سنگرها مستقر شدیم و توپها را نیز وارد سنگر کردیم. سپس گشتی در اطراف موقعیت خودمان زدیم و مشاهده کردیم که همه نیروها در محل‌های از پیش تعیین شده مستقر شده و آماده عملیات هستند. با کسب دستور از فرماندهی، موشک‌ها را وارد کاتیوشا کردیم.

خاطره‌ای که هیچ وقت از ذهنم پاک نمی‌شود، مربوط به شهادت یکی از هم‌رزمانم است. وقتی کاتیوشا را مسلح کردیم، گروه‌بانی‌کم کادر جورا چونند برای بستن کنتاک توپ‌ها آمد که ناگهان یکی از موشک‌ها به صورت ناخواسته عمل کرد و آتش عقبه آن منجر به شهادت این هم‌رزم عزیز شد. چهره ایشان هیچ وقت از یادم نمی‌رود و خدا می‌داند که تمام گردان چقدر از شهادت ایشان ناراحت شدند. این را گفتم که سربازان بدانند دقت و حفظ موارد ایمنی در تمام مراحل عملیات لازم است و نباید در این خصوص کوتاهی کرد.

به هر حال شب فرا رسید و قرار شد که رأس ساعت ۲۱ تعداد دو دستگاه خودرو کامل و با موشک آماده با چراغ خاموش به سمت خط مقدم حرکت کنند. حدود ۷ یا ۸ کیلومتر که جلو رفتیم به محلی که از قبل آماده شده بود رسیدیم. بی‌درنگ توپ‌ها را عملیاتی کردیم و گراها را بستیم. با اولین دستور از فرماندهی سریعاً تعداد ۸۰ تیر موشک به سمت دشمن شلیک کردیم و سریعاً منطقه را ترک کردیم و به سوی موضع خودمان برگشتیم. علت این جابه‌جایی این است که پس از شلیک کاتیوشا، آتش

دفاع از کشور با تمام توان / ۶۷

ناشی از آن منطقه را روشن می‌کند و پس از شناسایی توسط دیده‌بان دشمن، محل گلوله‌باران خواهد شد. آن شب چندین محل مختلف را به همین ترتیب مورد هدف قرار دادیم و فردای آن روز متوجه شدیم که نیروهای ارتش و سپاه عملیاتی را به نام والفجر ۸ را شروع کردند و موفق شدند، دشمن بعثی را به عقب نشینی وادار کنند. عملیات با موفقیت به پایان رسید. با رشادهای همه هم‌زمانم و ایثار و از خود گذشتگی همه شهدا توانستیم دشمن بعثی را از خاک کشور عزیزمان بیرون کنیم تا بداند ما تا آخرین قطره خونمان از اعتقاداتمان دفاع خواهیم کرد و اجازه نخواهیم داد که گوشه چشمی به کشور عزیزمان داشته باشند. با پایان عملیات دوره مقدس خدمت سربازی من هم به پایان رسید. نام و یاد همه شهدا، جنگ تحمیلی تا همیشه برای من گرامی خواهد بود زیرا خود شاهد رشادتهای آنها بودم.

خاطراتی از شهید سرباز وظیفه رازمیک خاچاطوریان

شهید رازمیک خاچاطوریان یکی از شهدای آرامنه است. وی در ۳۰ بهمن ماه ۱۳۴۳ در تهران در یک خانواده ارمنی دیده به جهان گشود. با وجود اینکه دو خواهر و یک برادر دیگر داشت اما پدرش نرسس و مادرش سیرانوش شاهمردیان علاقه خاصی به وی داشتند.^۱

از همان دوران کودکی عشق و علاقه فراوانی به کشورش داشت. به اسباب بازی اسلحه علاقه نشان می‌داد. مادرش از وی پرسید که چرا این همه علاقمند به اسباب بازی تفنگ است؟ وی در پاسخ گفت که: «اسلحه را به این خاطر دوست دارم که بتوانم روزی در برابر دشمنم از کشورم دفاع کنم».^۲

او دوره ابتدایی را در مدرسه آرامنه نائیری گذراند و سپس با ناتمام گذاشتن تحصیلات به کار فنی نزد دایی‌اش روی آورد و استاد کار برق خودرو و باطری‌ساز شد. سکوت و آراستگی وی، دو خصوصیت مهم اخلاقی بود که در جلب توجه و محبت دیگران موثر بود.

۱. جنگ تحمیلی ۸ ساله و آرامنه ایران، ص ۱۵۹

۲. خاطرات مادر شهید از ایام کودکی شهید

خاطراتی از شهید سرباز وظیفه رازمیک خاچاطوریان / ۶۹

رازمیک تا قبل از اعزام به جبهه در هزینه زندگی کمک خرج پدرش بود و در احترام به پدر می کوشید. با شدت گرفتن جنگ و اعلام نیاز به سرباز، خود را به جبهه معرفی کرد. مادر شهید می گوید، که چند بار به رازمیک گفته بود: «پسرم نرو جبهه، لااقل صبر کن جنگ تمام بشود»^۱. وی در جواب اصرار مادر و سایر اعضای خانواده که برای رفتن به جبهه عجله نکن، پاسخ داد: «تا جنگ هست من باید بروم. الان به سرباز نیاز دارند. امام فرموده جبهه ها را خالی نکنید»^۲. وی در بیستم خردادماه سال ۱۳۶۵ به خدمت مقدس سربازی اعزام شد. پس از طی دوره آموزشی مقدماتی به یکی از پادگان های تهران منتقل شد تا دوره های تکمیلی را طی کند. سپس به مناطق عملیاتی جنوب اعزام شد و با کمال شایستگی بیست و سومین ماه خدمت سربازی را به پایان رساند.

مادر شهید بزرگوار می گوید: در شب قبل از شهادتش به من زنگ زد و گفت خواب دیدم که مادر بزرگ برای ما یک مرغ آورده ولی مرغش پا نداشت. من یک لحظه دلم لرزید و می دانستم این خواب باید تعبیر بدی داشته باشد ولی به او چیزی نگفتم و فقط گفتم پسرم مواظب خودت باش^۳. سرانجام در هفتم اسفند ماه سال ۱۳۶۶ در راه انجام ماموریت در مسیر بین اهواز و امیدیه و در راه دفاع از میهن و مردم عزیزش به افتخار شهادت نائل شد و پیکر این شهید بزرگوار به آرامگاه آرامنه «نوربوراستان» تهران

۱. روایت های ماندگار، ص ۱۴۰

۲. روایت های ماندگار، ص ۱۴۲

۳. روایت های ماندگار، ص ۱۴۳

منتقل و در جایگاه ویژه شهیدان به خاک سپرده شد. وی در زمان شهادت بیست و سه سال سن داشت.

وی در وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد: «من رازمیک خاچاپوریان هستم. این هم خانه ابدی من است. پدر و مادر عزیزم، هرگز برایم غمگین و دلتنگ نباشید. قبول دارم که من غنچه‌ای هستم که خیلی زود از بوته جدا خواهد کرد، ولی هرگز پژمرده و خشک نمی‌گردم. من باید از شما جدا شوم. زیرا دشمن به خاک ما حمله کرده است. من باید از شما جدا شوم. نه فقط من، بلکه هزاران و صدها هزاران نفر همچون من باید که جان خود را فدای کشورم، ملت‌م و خانواده‌ام کنم.

پدر عزیزم و مادر گرامی به شما می‌گویم. بگذارید که رشادت و شجاعت‌م برای شما تسلی بخش باشد. همیشه یاد من و خاطرات من جاوید بماند. هزاران هزار رازمیک‌ها و رزمنده‌ها بودند و خواهند بود. من نه اولین شهید این آب و خاک هستم و نه آخرینش خواهم بود. خداحافظ - دیدار در روز قیامت».

مادر شهید در خصوص آخرین خاطراتش از رازمیک می‌گوید: «دو مرد به در خانه ما آمدند و گفتند که پسر من تصادف کرده و الان در بیمارستان است و حالش هم خوبه... به آنها گفتم:

- من مطمئنم پسر من حالش خیلی خراب است و گرنه خودش به من زنگ می‌زد، پسر من می‌دونه که من خیلی می‌ترسم و حتماً به من زنگ می‌زد.

خاطراتی از شهید سرباز وظیفه رزمیک خاچاطوریان / ۷۱

به برادرش اطلاع دادم و به همراه دامادمان به سمت اهواز راه افتادیم. دیدم پسر در بیمارستان است و چند روزی است که در کما است. دقیقاً هشت روز بعد پسر شهید شد. دوستانش می‌گفتند که وقتی وی را به بیمارستان آوردیم، حرف می‌زد و حتی اسم پدر و مادر و آدرس را ایشان به ما داده بودند، ولی انگار سوختگی شدیدتر شد و ایشان به کما رفتند. پسر در هفتم اسفند سال ۱۳۶۶ در بیمارستان شهید شدند... هر وقت که بتوانم سر خاکش می‌روم»^۱.

مراسم تشیع پیکر شهید خاچاطوریان با حضور گسترده مردم به ویژه هم‌میهنان ارمنی برگزار شد و پیکر شهید در آرامگاه آرامنه «نوربوراستان» تهران و در جایگاه ویژه شهیدان مدفون شد.^۲

۱ روایت‌های ماندگار، صص ۱۴۳ و ۱۴۴

۲ جنگ تحمیلی ۸ ساله و آرامنه ایران، ص ۲۶۰

خاطرات به یادماندنی^۱

حاجی عباس گورخرم^۲

خاطرات بسیاری از جنگ به جا مانده است که بیان آنها می‌تواند برای شما جالب باشد.

در سال ۶۱ به خدمت سربازی اعزام شدم. دوره آموزشی را در تهران گذراندم. پس از سپری شدن دوره آموزشی، به همراه یکی دیگر از همدوروی‌ها به عنوان نیروهای حفاظت اطلاعات پذیرفته شدیم. ما را به لویزان بردند. ما در حضور دکتر حسن کامران^۳ در حفاظت اطلاعات نیروی زمینی کار می‌کردیم. دوست داشتم به صورت مستقیم در جبهه حضور یابم. حقیقتاً ما احساس می‌کردیم جنگ و جبهه در اولویت اول ما هست. آقای کامران از عملکرد ما راضی بود. لذا سعی کردند که در همان قسمت ما را نگه دارند. با درخواست‌های مکرری که به ایشان داشتیم بالاخره موفق شدیم مجوز حضور در جبهه را از ایشان بگیریم .

۱. فایل صوتی مصاحبه با حاجی عباسی گورخرم همچنین مجله سرباز، حجامی، محمود، جهان‌فر، رضا،

۲. رئیس اداره امور شعب بانک ملی استان قزوین

۳. مدیر وقت حفاظت اطلاعات نیروی زمینی و نماینده فعلی مردم اصفهان در مجلس شورای اسلامی

ما را به گروه ۵۵ توپخانه اصفهان اعزام کردند. در آنجا پس از گذراندن چند ماه دوره‌های نظامی که بیشتر شامل دیده‌بانی توپخانه بود، به جبهه سومار اعزام شدیم. وقتی به آنجا رفتیم سعی کردیم با برپایی برنامه‌هایی نظیر تلاوت و آموزش قرآن، دعای کمیل و... در برنامه‌های فرهنگی مشارکت داشته باشیم. البته این مسائل در کنار امور رزمی بود که توسط ما انجام می‌شد. واقعاً خاطرات فراموش نشدنی از منطقه سومار دارم.

هر بار دشمن در جبهه‌های نظامی شکست می‌خورد و یارای مقابله با رزمندگان ما را نداشت، می‌آمد شهرهای ما را بمباران می‌کرد. من شاهد بودم که در یکی از بمباران‌های انجام شده توسط عراقی‌ها، از تعداد ۱۲ نفر یک خانواده، فقط یک دختر ۵ ساله زنده ماند. آن‌هم به این دلیل که او در خانه پدربزرگش بود. ما اجساد این خانواده را تکه تکه از زیر آوار بیرون کشیدیم.

البته رزمندگان با رشادت‌های خود در برابر عراقی‌ها مبارزه می‌کردند. فرماندهان ارتش و سپاه با همدلی که داشتند جبهه‌ها را به صورت قوی نگه می‌داشتند. به لطف خدا موفقیت‌های بسیار زیادی هم داشتند. در جبهه کمبودهایی هم بود که در روحیه رزمندگان خللی ایجاد نمی‌کرد. مثلاً سنگر خود ما با کمترین امکانات مواجه بود. ولی دشمن ما با تانک‌های مدرن، تجهیزات ادوات پیشرفته می‌جنگید. واقعاً جنگ گوشت و گلوله بود. این یک واقعیت است. سربازان ما با رشادت تمام می‌رفتند تانک‌ها، تجهیزات و استحکامات دشمن را منهدم می‌کردند.

یکی از خاطرات من مربوط به شهادت فرمانده ما در جبهه می‌شود. یک روز متصدی مخابرات از من خواست که برای لحظاتی پاسخگوی بیسیم باشم و خود برای انجام کاری از سنگر خارج شد. از آن سوی بیسیم به من اطلاع دادند که «کبوتر شماره یک پرواز کرد». به دنبال کدها می‌گشتم تا این جمله را از رمز خارج کنم. در همین حین متصدی بیسیم وارد سنگر شد. ماجرا را به او گفتم. متصدی بیسیم دو دستی بر سر خود زد و اشک از چشمانش خارج شد. به او گفتم این چه پیامی بود که تو را این قدر ناراحت کرد؟ گفت: «فرمانده ما در خط به شهادت رسید»

بارها و بارها صحنه به شهادت رسیدن هم‌زمانم را به چشم دیدم. بارها دیدم که قطع عضو شدند. این صحنه‌ها را فراموش نمی‌کنم.

من در واحد توپخانه خدمت کردم. توپخانه ارتش ایران اسلامی یکی از قدرتمندترین بازوان اعمال قدرت ایران اسلامی حکومت بر علیه عراق بعث و زبون بود. ما واقعاً افتخار کردیم در یک ارتش قوی و انقلابی خدمت می‌کنیم. ارتشی بود که واقعاً همه انقلابی همه نیروهای واقعاً سالم بودند. همه ما به عنوان یک ایرانی افتخار می‌کردیم که در این یگان‌ها مشغول خدمت هستیم و واقعاً با جان و دل همه کار می‌کردیم.

یک خاطره خوبی دارم، زمانی که ما دیده‌بان بودیم و گراها را به توپخانه می‌دادیم، واقعاً این توپخانه با اقتدار نشانه‌ها را دقیق مورد اصابت قرار می‌داد. یعنی از پیشروی‌های دشمن جلوگیری می‌کردند.

ما احساس غرور می‌کردیم که ارتشی داشتیم که در مقابل دشمن بعثی این چنین مردانه می‌جنگیدند و تلاش می‌کردند. حتی خود بنده رشادت‌نامه‌هایی دارم از فرماندهان آن زمان، آن زمان که سرگرد الماسی فرمانده ارتشی گروه پدافند و توپخانه در محور عملیاتی غرب کشور بودند. چندین بار از دست ایشان رشادت‌نامه دارم. تقدیر نامه‌های مختلفی دارم که به خاطر انجام دادن ماموریت‌های خاصی بود که در آن منطقه انجام دادیم.

گفته بودم که سربازان با جان و دل خدمت می‌کردند. یک سرباز داشتیم به نام علی مومنی، این آقا اهل اقلید فارس بود. ایشان این قدر اعتقادات مذهبی قوی داشتند که تحمل پرچم عراق در منطقه جنگی را نداشتند. به یاد دارم که سال ۶۳ بود. دقیقاً ۲۵ آبان ۱۳۶۳ بود که این سرباز متوجه یک پرچم عراقی شد. اطراف تیرک پرچم عراق سیم خاردار بود. دور سیم خاردار هم مین بود. این سرباز ما با رشادت یک جفت کفش کتانی، یک اسلحه کلاشینکوف برداشت و رفت پرچم عراق را کند و به جایش پرچم ایران را نصب کرد. یعنی واقعاً این قدر بچه‌های ما ولایتی بودند، نترس بودند، شجاع بودند.

یکی از خصوصیات خوب سربازان، گذشت و ایثار نسبت به یکدیگر بود. مثلاً اگر کسی نیمه شب نگهبان بود، خودش تا صبح نگهبانی می‌داد و نفر بعدی را از خواب بیدار نمی‌کرد مگر برای نماز صبح.

این فداکاری‌ها، بخش کوچکی از مرام یک سرباز ایرانی مسلمان است.

روحیه قوی سرباز بیمار^۱

سرهنگ بازنشسته قاسم کریمی

در گروهان ما سربازی بود به نام علی قدیمی. این سرباز آن قدر ساده و کم‌دست‌وپا بود که هر وقت می‌خواست به مرخصی برود نمی‌دانست کجا باید برود و ما مجبور بودیم یکی از همشهری‌های او را به همراهش بفرستیم تا او را ببرد و بیاورد.

این سرباز به علت بیماری، از ناحیه شکم و جاهای دیگر دچار نوعی زخم بود که پزشک گردان دستور داده بود این سرباز نباید لباس بپوشد تا خوب شود. یکی دو هفته از بالا تنه لخت بود و از پایین تنه فقط از لباس زیر کوتاه استفاده می‌کرد اما پوشیدن کلاه و پوتین را همیشه رعایت می‌کرد و اغلب با همان وضع در گروهان ظاهر می‌شد. یک روز فرمانده گردان جهت بازدید گروهان ما آمده بود و این سرباز در حضور ایشان با همان حالت احترام نظامی گذاشت. فرمانده گردان به من گفت: این سرباز دیوانه است؟ گفتم: خیر، مریض است و دستور پزشک گردان است که نباید لباس بپوشد.

۱. کریمی، قاسم، (۱۳۸۵)، صص ۸۶ و ۸۷

ایشان گفتند: لاقل او را به مرخصی بفرستید تا به این صورت در گروهان نباشد. بعد از اینکه فرمانده گردان، گروهان ما را ترک کردند، من به آن سرباز گفتم: می خواهی به مرخصی بروی؟ ایشان گفت: نه نمی روم من می خواهم در عملیات شرکت کنم. به او گفتم: عملیات به این زودی ها اجرا نمی شود. گفت: پس به یک شرط به مرخصی می روم که وقتی برگشتم، می خواهم تیربارچی شوم تا در عملیات، عراقی ها را به رگبار ببندم. گفتم اشکالی ندارد. بعد او را به همراه یکی از سربازان همشهری اش به مرخصی فرستادم. اما او سربازی نبود که مسئول تیربار گروهان باشد. در عملیات به عنوان کمک انباردار گروهان در عقبه جبهه گمارده شد و تا آخر خدمتش او را به خط مقدم جبهه نفرستادیم و در بنه گروهان و عقبه جبهه انجام وظیفه می کرد. من کارهای او را هیچ وقت فراموش نمی کنم. هدفم از بیان این خاطره این است که روحیه جنگجویی سربازان آن زمان حتی در زمان بیماری، تحسین برانگیز بود.

سرباز شجاع^۱

سرهنگ بازنشسته قاسم کریمی

من یک روز، تمام گروهان را در داخل مسجد که یک سنگ نسبتاً بزرگ بود جمع کردم و ماهیت عملیات را برایشان شرح دادم. از آنها پرسیدم چه کسانی دوست دارند در حمله شرکت کنند. حدود ۹۰ درصد از افراد دستهایشان را بالا بردند. ۱۰ درصد بقیه هم مشکلاتی داشتند و بالاخره عذرهای موجه‌ای می‌آوردند. آن تعداد را جدا کردم و به عنوان تدارکات کننده در عقب جبهه جهت حمل مهمات، مسئول غذا، پارک موتوری و غیره انتخاب کردم.^۲ بعد، از سربازان سوال کردم چه کسی داوطلب است که شب‌ها با گروه مین‌بردار جلو برود تا میدان مین دشمن را شناسایی کند و بتواند در شب عملیات راهنمای گروهان و دسته‌ها باشد؟

چند نفری دستشان را بالا بردند. از جمله سربازی بود بنام جلال حسین‌زاده، پدرش از بازاری‌های تهران بود و وضع مالی بسیار خوبی داشتند.

۱. همان منبع صص ۸۹ الی ۹۱

۲. آن زمان سربازان ما برابر جدول سازمان گروهان کامل بودند و از طرفی مدت خدمت وظیفه دو سال بود و مدت ۶ ماه هم باید به عنوان سرباز احتیاط خدمت می‌کردند. علاوه بر آن قرار بود برای شب حمله تعدادی از برادران بسیج از تیپ ۳۳ المهدی را به گروهان ما واگذار نمایند. لذا از این لحاظ کم و کسری نداشتیم.

این مورد را دوستانش تایید می‌کردند. او سرباز خیلی شجاعی بود. لازم است مقداری در مورد خصوصیات وی شرح بدهم. این سرباز ضمن اینکه داوطلب هر مأموریت خطرناکی بود، طالب شهادت هم بود. ایشان به من گفت: اگر این دفعه در عملیات شهید نشوم، واقعاً حقم ضایع شده است. او شعار نمی‌داد واقعا ایمان داشت و چندین بار گفت، این بار دیگر شهید می‌شوم گفتم: حسین زاده می‌ترسی؟ گفت: می‌ترسم؟ من دارم می‌گویم اگر شهید نشوم حقم ضایع می‌شود.

گفتم: چرا شهید بشوی؟ انشا... همه با هم مأموریت را انجام می‌دهیم و دوست داریم همه سالم برگردیم. به اصطلاح نظامی بکش تا کشته نشوی و شما هم نباید کشته شوی. او گفت: خیر، من باید کشته شوم، یعنی شهید بشوم. من این جملات را واقعاً بدون تعصب می‌نویسم واقعیتی بود که من دیدم و شنیدم. گفتم: حسین زاده تو شهید بشوی که چه بشود؟ در جوابم گفت: برای شما که اعتقاد نداری هیچی. من کمی ناراحت شدم که این سرباز جسورانه به فرمانده‌اش می‌گوید، برای شما که اعتقاد نداری هیچی. گفتم: خوب منظورم این است که ما باید تمام اصول تاکتیک را رعایت کنیم، خودمان را از دید و تیر مستقیم دشمن حفظ کنیم و به قول معروف، در زمان آموزش عرق بریزید تا در زمان جنگ خونتان ریخته نشود. ما دوست داریم مأموریت به نحو احسن انجام شود و حتی از بینی کسی خون نیاید.

از تندروی‌های او کمی کاستم و باز هم گفتم: من و تمام گروهان دوست داریم تمام نیروهای متجاوز را بکشیم و انتقام تجاوزشان را گرفته و

آنها را از ایران بیرون کنیم. اصلاً هم دوست نداریم کشته شویم. اگر تقدیر این باشد که شهید شویم، این دیگر بستگی به خداوند دارد که جان ما در ید قدرت اوست.

این سرباز در آن عملیات برای شناسایی رفت و شب عملیات مجروح شد. دو ماه بعد هم در عملیات آزاد سازی خرمشهر شرکت کرد و باز هم شهید نشد. اما شنیدم بعد از اتمام خدمت سربازی به صورت داوطلبانه در عملیات مسلم ابن عقیل شرکت کرد و در آنجا به شهادت رسید. او بعد از عملیات فتح المبین به من گفت: جناب کریمی دیدید باز هم شهید نشدم. اما باید در عملیات بعدی شهید شوم...

از این گونه سربازان زیاد داشتیم که از ایمان قوی برخوردار بودند و واقعاً دل ما با این گونه سربازان گرم بود.

شهادت مظلومانه سرباز^۱

ابوالفضل منصوری^۲

دی یا بهمن ماه سال ۶۵ مشغول خدمت سربازی در گروه پدافند هوایی دزفول بودم که به من گفتند برو و ببیین برگی‌ی تسویحات در چه مرحله‌ای است. از سایت ۲ به پایگاه چهارم آمدم. زمان جنگ بود و تعدادی توپ ۳۵ مم و ۲۳ مم جهت دفاع از منطقه در پایگاه مستقر شده بود. من برای رسیدن به گردان، باید از کنار یکی از همین توپ‌های ۳۵ مم رد می‌شدم. آن‌هایی که خدمت سربازی را طی کرده‌اند، می‌دانند که سربازان انس و علاقه خاصی به هم دارند و حتی اگر همدیگر را هم نشناسند یک نوع نزدیکی خاصی را بین خودشان احساس می‌کنند. به موضع توپ اورلیکن رسیدم و با یکی از کارکنان وظیفه که به عنوان نمره یک^۳ توپ ضد هوایی ۳۵ مم «اورلیکن» مشغول انجام وظیفه بود، هم صحبت شدم. چند دقیقه‌ای به همین منوال گذشت. دیرم شده بود و باید به گردان مراجعه می‌کردم. به

۱. روح‌افزا، فرامرز، حجامی، محمود، جهان‌فر، رضا، صص ۴۰ و ۴۱ همچنین فایل تصویری مصاحبه با آقای

ابوالفضل منصوری

۲. منقضی خدمت سال ۶۵

۳. نشانه‌رو و یا هدف‌گیر که وظیفه اصلی درگیری با هواپیماهای مهاجم بر عهده او است

ناچار با هم خداحافظی کردیم و او نیز برایم آرزوی توفیق کرد. از موضع خارج شدم و به طرف گردان به راه افتادم. حدود ۱۰ دقیقه بعد به محوطه گردان رسیدم. همین که نزدیک گردان شدم، یکباره تعداد زیادی هواپیمای عراقی در بالای سر خود دیدم که شروع کردند به بمباران منطقه. صدای شلیک توپ‌های ضد هوایی با انفجار بمب‌های دشمن در هم آمیخته بود. لحظاتی بعد بمبی در محوطه منفجر شد. من بر اثر اصابت بمب و موج انفجار آن به سمت آسمان پرتاب شدم. با کمر به زمین و روی جدول‌هایی که توی پایگاه گذاشته بودند و حالت باغچه داشت، خوردم که البته هنوز هم خون‌مردگی آن وجود دارد. وقتی بلند شدم، همه جا را دود فراگرفته و همه شیشه‌ها خرد شده بود. نمی‌دانم که چه حالتی به من دست داده بود. دلم شور می‌زد. احساس کردم، برای آن سربازی که همین چند لحظه قبل در سر توپ با او صحبت می‌کردم، اتفاقی رخ داده است. در حالی که از شدت درد به خود می‌پیچیدم و تمام بدنم له شده بود، با هر سختی که بود به سمت موضع اورلیکن دویدم. هنوز هم منظره آن روز در جلوی چشمم رژه می‌رود. چه صحنه غم‌انگیزی در روبرویم قرار داشت. بمبی به موضع اصابت کرده بود و ترکش بمب در همه جای توپ دیده می‌شد، سربازی که با وی همین چند دقیقه قبل مشغول صحبت بودم، بر روی همان توپ به شهادت رسیده بود و از آن پیکر رعنا جز تکه گوشتی سوخته چیزی نمانده بود. سربازی که با شجاعت تمام تا آخرین لحظه‌های حیات خود سرفرازانه از آسمان کشورش دفاع کرده بود و به شهادت رسیده بود.

شهادت مظلومانه سرباز / ۸۳

البته بعداً اعلام شد که ۷۴ فروند هواپیمای عراقی، به قصد بمباران منطقه حمله کرده بودند. دلیر مردان پدافندهوایی نیز تعداد زیادی از آن هواپیماها را مورد اصابت قرار داده بودند. چند نفر از خلبانان عراقی نیز به اسارت درآمدند.

اسناد و مدارک

شماره / ۷۲ / ۱
تاریخ / ۱۹ / ۵ / ۶۷
پوست / صلوات



به - برادر حاجی عباسی

ضمن سلام و آرزوی توفیق نهایی سباهیان
اسلام و طول عمر با برکت امام امت و امت شهید پرور
امام و مسئولین خدمتگزار به اسلام عزیز ، ، ،
اختراماً = از اینکه شما برادر عزیز و ارجمند و رزمنده
ساز که جهت پیروزی دین خدا از جان خود مایه
گذاشته و در عملیات اخیر با پرسنل سپاه همکاری لازم
داشته‌اید و در این مقطع حساس یار و یاور رزمندگان و
امام بود و همواره دل رهبر کبیر انقلاب را شاد نموده‌اید
بدینوسیله از زحمات بی دریغ و شایان شما برادر رزمنده
صمیمانه تقدیر و تشکر بعمل می‌آید %
خداوند خدمتگزاران به اسلام و مسلمین را
توفیق عاجل عنایت فرماید

وسلام علی عباده الصالحین

فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

غلامرضا پاشنگاهان - پایگاه نظامی
۱۵۵



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(هدیه به برادر رزنده و سرباز وظیفه حاجی عباسی)

((ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفاً كأنهم بنيان مرصوص))

برادر رزنده و سرباز وظیفه احتیاط حاجی عباسی

شما که در طول مدت هیجده ماه (۱۸) ماه با کمال علاقه و وفاداری و نهایتاً ایثار و نشاط گرفته از قدرت ایمان و نیروی لایزال الهی درجه‌های نورعلیه ظلمت در مقابل دشمن بعثی و صهیونیستی بردانه جنگید و امید از لحظات شمار زنده و عزیز و ایثارگر در راه آرمان مقدس اسلام و جهنم اسلامیان

(من الله توفیق)

تشکر و قدر دانی میگردد/ عا

فرمانده گردان ۳۹۹ نوبخانه اصفهان مستقر در منطقه عطلیا تو غرب

گور سرد نوبخانه رضا الم

ارشد سپهبدی
گردان ۳۹۹
گروه ۵۵ نوبخانه اصفهان

تقدیر از سرباز وظیفه حاجی عباسی توسط فرماندهی گردان ۳۹۹ نوبخانه

این هم خانه ابری من است
نگ نباشد
ود از بونه جیام خواهند کرد.

به خاک ما حمله کرده است
نه فقط من بلکه هزاران و صدها هزار همچون من
و خانواده ام کینم
به شما خواهان و برادر عزیزم و به شما دوستان
رشادت و شجاعت برای شما ششای ~~ششای~~
تا من جاوید بماند
هستند و خواهند بود من نه اولین شهید این آب

راه افق دیار در روز هجرت

بخشی از وصیت نامه شهید رازمیک خاچاطوریان

تصاویر



سرباز وظیفه مجید قربانی طالقانی



سرباز وظیفه مجید قربانی طالقانی در بیمارستان و پس از مجروحیت



سرباز وظیفه مجید قربانی طالقانی در حال انجام وظیفه بر روی توپ ضدهوایی



مجید قربانی طالقانی در دفتر خود در بنیاد شهید تنکابن



مهندس محمد مهدی محرابی در دفتر کار خود



پل کمانه - جسر نادری



سرباز وظیفه محمد مهدی محرابی به همراه جمعی از هم‌زمان
در حال عبور از پل (جسر) نادری



پل دارخوین - آزادسازی خرمشهر



آرامگاه فردوسی (توس) - مهندس محرابی (نفر اول از سمت چپ ایستاده)



سرباز وظیفه محمد مهدی محرابی (نفر وسط نشسته)
جمع صمیمانه نفرات کادر و سرباز



گروهان سوم وظیفه یوسف اشکور کیایی - جفیر ۱۳۶۴



گروهان سوم وظیفه یوسف اشکور کیایی - فاو ۱۳۶۴ (عملیات والفجر ۸)



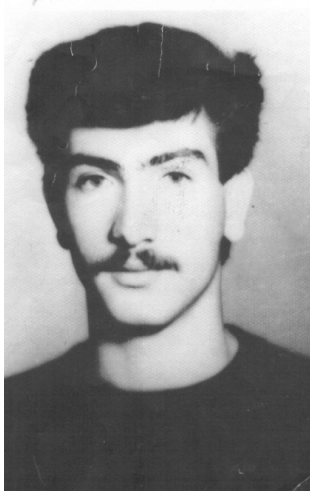
گروه بان سوم وظیفه یوسف اشکور کیایی در کنار همزمان (دارخوین-۱۳۶۴)



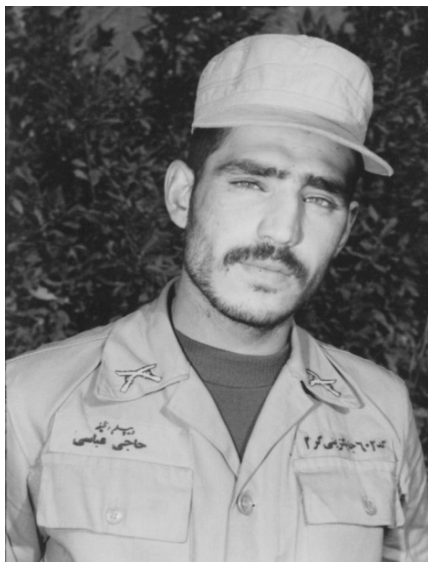
سرباز وظیفه علی اصغر سعیدی-جزیره مجنون (نفر سمت راست)



سرباز وظیفه علی اصغر سعیدی - جزیره مجنون (نفر نشسته)



سرباز وظیفه شهید رازمیک خاچاطوریان



سرباز وظیفه حاجی عباسی گورخرم



سرباز وظیفه حاجی عباسی گورخرم در کنار هم‌زمان - (نفر اول سمت چپ)



سرباز وظیفه حاجی عباسی گورخرم در حال تمرین نشانه گیری توسط سامانه
پدافند هوایی دوش پرتاب



حاجی عباسی گورخرم مدیرعامل بانک ملی استان قزوین

منابع:

کتاب:

جهان‌فر، رضا؛ کرمی، فهیمه؛ **خاطرات و خطرات**؛ تهران، انتشارات ایران سبز، چاپ اول، ۱۳۹۱.

روح‌افزا، فرامرز؛ حجامی، محمود؛ جهان‌فر، رضا؛ **یک کوله بار از خاطرات سبز**؛ تهران، نشر روناس، چاپ اول، ۱۳۹۲.

شاه‌نظریان، نورهایر؛ **جنگ تحمیلی ۸ ساله و آرامنه ایران**؛ ترجمه گارون سارکسیان، تهران، انتشارات بنیاد انتشاراتی خلیفه گری آرامنه تهران، چاپ اول، ۱۳۸۵.

کریمی، قاسم؛ **گردان ۱۱۰ در نبرد هشت ساله (سلسله عملیات‌های گردان ۱۱۰ در دفاع مقدس)**؛ مشهد، نشر نوند، چاپ اول، ۱۳۸۵.

مرتضی‌زاده نوری، شعبان؛ **روایت‌های ماندگار (مجموعه اول)**؛ نشر راز نهران، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۱.

مقالات و مصاحبه‌های منتشر شده در نشریات:

شیخ سفلی، لیلا؛ مقاله **فواید خدمت سربازی**، مجله سرباز، دی‌ماه ۱۳۹۰، شماره

۱۰۴/ با دوست به سر رفت

احمدی، حسین، تاریخچه مختصر سربازی در ایران، مجله سرباز، شهریور ۱۳۹۰، شماره ۱۸۳، ص ۲۶.

مصاحبه با امیر سرتیپ پوردستان تحت عنوان «سربازان نسل سوم انقلاب، سربازان باغیرت و شجاعی هستند»، مجله سرباز، شماره ۱۸۸، اسفند ۹۰ و فروردین ۹۱، ص ۱۸ و ۱۹.

مصاحبه با ستوان یکم غلامرضا میرزایی تحت عنوان «دفاع از پل قطور»، منتشر شده در پیام پدافند، سال دوم، شماره ۱۶ و ۱۷، ص ۲۰.

فایل‌های صوتی و تصویری:

مصاحبه با سرتیپ دکتر براتعلی غلامی

مصاحبه با سرهنگ دوم رشید قشقایی

مصاحبه با حاجی عباسی گورخرم

مصاحبه با ابوطالب قربانیان

مصاحبه با آقای ابوطالب شیروود قربانیان

مصاحبه با جانباز آزاده شیرزاد شورج

مصاحبه با مهندس داود قربانیان

مصاحبه با توکل باقری

مصاحبه با ابوالفضل منصوری

دست‌نوشته:

خاطرات و دست‌نوشته‌های یوسف کیایی در خصوص خدمت سربازی

خاطرات و دست‌نوشته‌های علی اصغر سعیدی در خصوص خدمت سربازی

خاطرات و دست‌نوشته‌های فرهاد فاضلی در خصوص خدمت سربازی

خاطرات و دست‌نوشته‌های سیاوش ایثارگر در خصوص خدمت سربازی

نماینه

- آبادان ۶۵ ،
آبشناسان: حسن؛ سرهنگ ۵۱ ،
آرامگاه ارامنه نوروبوراستان ۶۹، ۷۱ ،
اردبیل ۵۷ ،
ارومیه ۵۳ ،
اروندروود ۲۹ ،
اشکور کیایی: یوسف؛ سر باز وظیفه ،
۸، ۵۹، ۶۲، ۹۸، ۹۹، ۱۰۵
اشنویه ۴۹ ،
اصفهان ۷۲، ۷۳ ،
امام خمینی (ره) ۶۳
اورلیکن: توپ ۲۵، ۸۱، ۸۲ ،
اهواز ۳۴، ۵۹، ۶۹، ۷۱ ،
ایثارگر: سیاوش؛ سر باز وظیفه ۷ ،
۳۹، ۴۱، ۴۴، ۱۰۵
باقری: توکل؛ سر باز وظیفه ۷، ۲۴ ،
۲۷، ۱۰۴
بالگرد ۲۱، ۲۴، ۴۱ ،
بمب خوشه‌ای ۳۹، ۴۰ ،
بمباران ۱۹، ۲۵، ۲۹، ۳۱، ۳۶، ۳۹،
۴۱، ۴۳، ۴۴، ۷۳، ۸۲، ۸۳
بوئینگ ۷۴۷ ۳۹ ،
بیرجند ۴۷ ،
بیمارستان امام خمینی (ره) تبریز ،
۵۳
بیمارستان شهید مطهری: ارومیه ،
۵۳
بیمارستان طرفه: تهران ۵۳، ۵۴ ،
پادگان ۰۱: نزاجا ۲۱، ۶۴
پادگان ۰۲: نزاجا ۵۹ ،
پادگان ۰۴: نزاجا ۴۷ ،
پادگان ۰۶: نزاجا ۳۹ ،
پادگان پسوه ۵۳ ،

۱۰۸/ با دوست به سر رفت

تهران ۶۸، ۶۴، ۵۹، ۵۳، ۳۹، ۲۱،

۱۰۳، ۷۸، ۷۲، ۷۱، ۶۹،

تیپ ۴۰ سراب ۲۱،

تیپ ۵۵ هوابرد ۳۹،

جزیره مینو ۴۴،

جفیر: منطقه ۵۹،

جهان فر: رضا ۱۴، ۱۰، ۹، ۲، ۱،

۱۰۳، ۸۱، ۷۲،

حاجی: عباسی گورخرم ۷۲، ۸،

۱۰۴، ۱۰۲، ۱۰۱، ۸۸،

حضرت عباس (ع) ۵۵

حضرت علی (ع) ۵۶

خاچاطوریان: رازمیک، شهید ۸،

۱۰۰، ۷۱، ۷۰، ۶۸،

خارک: جزیره ۲۷، ۲۵، ۲۴، ۷،

خرمشهر ۹۶، ۸۰، ۶۴، ۶۲، ۳۶،

خلعتبری: حسین؛ سرلشکر خلبان

شهید ۲۵،

پادگان جی: نزاجا ۶۴،

پادگان حاج عمران ۳۹،

پایگاه چهارم شکاری ۳۹،

پدافند هوایی ۲۰، ۱۹، ۱۰، ۹،

۳۰، ۲۹، ۲۷، ۲۵، ۲۴، ۲۲، ۲۱،

۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۶، ۳۲، ۳۱،

۵۲، ۵۱، ۴۵،

پل قطور ۱۰۴، ۱۹، ۱۸، ۷،

پنجوبین: عراق ۴۵،

پوردستان: احمدرضا؛ سرتیپ ۷،

۱۰۴، ۱۵،

پیرانشهر ۵۳، ۴۸، ۴۷،

تنکابن ۳۷، ۳۶، ۳۳، ۳۱، ۲۱، ۹،

۹۴

توپ ۱۴.۵ م ۱۸،

توپ ۲۳ م ۸۱، ۲۰، ۱۳،

توپ ۳۵ م ۸۱، ۲۵، ۲۴، ۱۸،

توپ ۵۷ م ۳۳، ۲۰،

توپ ضدهوایی ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۲،

توپچی ۲۴، ۲۲،

نماینه / ۱۰۹

شهیدی: سرهنگ ۵۱ ،

شیلر: دره ۴۵ ،

دارخوین: منطقه ۹۹، ۹۶، ۶۲ ،

دجله: رودخانه ۶۰ ،

دزفول ۸۱، ۳۹، ۳۸، ۳۴ ،

دوش پرتاب سهند: موشک ۴۲ ،

۴۵

عملیات بدر ۶۴، ۵۹، ۸ ،

عملیات بیت المقدس ۳۶ ،

عملیات فتح المبین ۸۰، ۳۴ ،

عملیات قادر ۴۴ ،

عملیات قادر ۱ ۵۱ ،

عملیات قادر ۴ ۳۹، ۷ ،

عملیات والفجر ۸ ، ۲۰، ۱۵، ۱۰، ۷ ،

۹۸، ۶۷، ۶۳، ۶۲، ۴۵، ۴۴، ۲۹

عملیات والفجر ۹ ۴۵، ۴۱، ۷ ،

عین خوش: منطقه ۲۱ ،

رامسر ۹ ،

ستاری: منصور؛ سرلشکر شهید ۲۰ ،

سعیدی: علی اصغر؛ سرباز وظیفه ،

۱۰۵، ۱۰۰، ۹۹، ۶۴، ۸ ،

سوسنگرد ۳۱ ،

سومار: منطقه ۷۳ ،

سیدکان: منطقه ۴۹ ،

غلامی: علی؛ سرتیپ ۱۰۴، ۱۷، ۷ ،

فاو: جزیره ۶۲، ۴۴، ۲۹، ۲۰، ۸ ،

۹۸

فرودگاه تبریز ۳۹ ،

شلمچه ۶۲، ۵۴ ،

شورج: شیرزاد؛ جانباز آزاده ۷ ،

۱۰۴، ۲۱

- قربانی طالقانی: مجید ، ۷، ۸، ۴۶ ،
۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۹۳، ۹۴
قربانیان: ابوطالب ، ۷، ۳۱، ۱۰۴
قربانیان :داود؛ مهندس ، ۷، ۲۹،
۱۰۴
قشقای: رشید؛ سرهنگ دوم
بازنشسته ، ۷، ۲۰، ۱۰۴
- گروه ۵۵ توپخانه ۷۳ ،
لشکر ۲۱ حمزه ۵۹، ۶۲ ،
لشکر ۲۳ پیاده ۴۸ ،
لشکر ۳۱ عاشورا ۲۹ ،
لویزان ۵۹ ،
- ماشین سازی اراک ۱۸ ،
ماشین سازی تبریز ۱۸ ،
ماهشهر ۴۷ ،
محرابی :محمد مهدی؛ مهندس ، ۷،
۳۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷
منصوری :ابوالفضل ۱۰۴، ۸۱، ۸ ،
میگ :جنگنده ۴۱ ،
نائین ۲۰ ،
- کارون :رودخانه ۳۶ ،
کرخه :رودخانه ۳۶، ۳۵، ۳۴ ،
کردستان ۴۷ ،
کلاشینکوف ۷۵ ،
کاتیوشا ۶۶، ۶۵، ۶۰ ،
کرمی :فهیمة ۱۰۳، ۱۴، ۱۰، ۲، ۱ ،
کریمی :قاسم؛ سرهنگ بازنشسته ،
۸، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۱۰۳
- گردان ۲۳۴ سوار زرهی ۵۷ ،
گروه ۳۳ توپخانه ۶۴ ،



هیئت معارف جنگ
شهید سید علی صیاد شیرازی

Ba doost be sar raft

Reza jahanfar- Fahimeh karami

War Cognizance Committee Of

Martyr Lieutenant General Ali Sayyad Shirazi